

# *Spiritual Amnesia*

نسیان روحانی

این پیغام بعد از ظهر روز شنبه ۱۱ آپریل ۱۹۶۴ در National Guard Armory در بیرمنگام، آلاباما آمریکا موعظه و بر روی نوار شماره ی ۰۴۱۱-۶۴ به مدّت یک ساعت و بیست و یک دقیقه ضبط گردیده و تمام تلاش برای پیاده سازی پیغام شفاهی از روی نوار مغناطیسی صورت گرفته است. این پیام توسط PEYGHAM چاپ و منتشر شده است.

این موعظه توسط وب سایت [www.peygham.net](http://www.peygham.net) بصورت رایگان در اختیار شما گذارده شده، پیغام یک وب سایت غیرفرقه‌ای بوده و به مرجعیّت نهایی کلام خدا و سر بودن خداوندان عیسای مسیح ایمان دارد. این پیغام توسط نبی خدا ویلیام برانهام که بعنوان یک مبشّر بین‌المللی شناخته می‌شود به زبان انگلیسی موعظه شده، و توسط گروهی از مقدّسین که با این وب سایت همکاری می‌کنند به زبان فارسی ترجمه شده است.

شما می‌توانید از طریق پست الکترونیکی [info@peygham.net](mailto:info@peygham.net) با ما در تماس باشید و جزوات و مقالات مربوط به پیغام زمان آخر را از این طریق دریافت نمایید. هرگونه چاپ و استفاده از مطالب این کتابچه منوط به دریافت مجوز از مرکز پیغام می‌باشد.

۱. اکنون ایمان دارم، اکنون ایمان دارم  
همه چیز ممکن است، اکنون ایمان دارم  
اکنون ایمان دارم، اکنون ایمان دارم  
همه چیز ممکن است، اکنون ایمان دارم

۲. چند لحظه برای قرائت کلام خدا سرپا می‌ایستیم. کتاب عاموس را باز کنیم.  
عاموس نبی، باب سوّم از آیه اوّل.

۳. می‌خواهم از خواهر جوانیتا<sup>۱</sup> و آناجین<sup>۲</sup> و خواهر مور<sup>۳</sup> برای آن سرود زیبا تشکر کنم. همینطور که آنجا نشسته و به آن گوش می‌کردم من را به عقب برد. به زمانی که فکر می‌کنم در جلسات با ما بودند و می‌خواندند. من و برادر جَک<sup>۴</sup> سخنران بودیم و آنها دختران کوچکی بودند. به گمانم پانزده یا شانزده سال سن داشتند. اکنون به گمانم خواهر آناجین پنج فرزند دارد و خواهر جوانیتا... او مادر دو فرزند است. ما واقعاً به آن غروب نزدیک شده‌ایم. اکنون حدود شانزده سال گذشته است. خیلی طول نخواهد کشید که باید از آن مرز عبور کنیم، آن زمان پر جلال.

۴. حال، عاموس باب سوّم را با هم می‌خوانیم:

"<sup>۱</sup> این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضدّ شما ای بنی اسرائیل و به ضدّ تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، تنطّق نموده و گفته است: <sup>۲</sup> من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام گناهان شما را بر شما خواهم

---

Juanita <sup>۱</sup>  
Anna Jeanne <sup>۲</sup>  
Moore <sup>۳</sup>  
Jack <sup>۴</sup>

رسانید.<sup>۳</sup> آیا دو نفر با هم راه می‌روند جز آنکه متفق شده باشند؟ آیا شیر در جنگل غرّش می‌کند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر ژیان آواز خود را از بیشه‌اش می‌دهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟<sup>۴</sup> آیا مرغ به دام از زمین می‌افتد، جایی که تله برای او نباشد؟ آیا دام از زمین برداشته می‌شود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟<sup>۵</sup> آیا کرّنا در شهر نواخته می‌شود و خلق نترسند؟<sup>۶</sup> آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را فرموده باشد؟<sup>۷</sup> زیرا خداوند یَهُوه کاری نمی‌کند جز اینکه سرّ خویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می‌سازد.<sup>۸</sup> شیر غرّش کرده است؛ کیست که ترسد؟ خداوند یَهُوه تکلم نموده است؛ کیست که نبوّت ننماید؟"

سرهايمان را خم کنیم.

۵. خداوند عیسی! خداوند! عطاکن تا امشب و حول این محور با کلام تو مرتبط باشیم. خداوند! دعا می‌کنیم که تو مفهوم این متن را به ما عطا کنی، تا ما را به جایی برساند که باعث جلال تو باشد. ما را مبارک بساز خداوند! امشب و بر کلام تو چشم انتظار هستیم. بیماران و مبتلایان را شفا بده و گمشدگان را نجات بده. خداوند! پاهای سست را که ضعیف شده‌اند قوّت بده، هم جسمانی و هم روحانی، و امشب حضور زنده‌ی خود را بر ما بریز. به نام عیسی می‌طلبیم، آمین!

۶. تمایل دارم عنوان امشب را بگذاریم «نسیان روحانی».

۷. فراموش نکنید، فردا جلسه‌ی دعا برای بیماران است. انتظار داریم که فردا از ساعت دو بعد از ظهر به بعد، خدا کارهای عظیمی انجام دهد. هرکس درخواست دعا داشته باشد، برایش دعا خواهد شد. فردا در انتظار یک وقت عظیم در خداوند هستیم.

۸ حال، شما حضّاری که اینجا هستید و از خارج شهر به اینجا آمده‌اید. یادتان باشد که سرتاسر شهر کلیساهای انجیل تام وجود دارد، که در هریک از آنها به شما خیر مقدم می‌گوییم.

۹. داشتم با یکی از شبانان همکارم صحبت می‌کردم که به اینجا بیاید، برادر جکسون.<sup>۵</sup> او رسماً یک متدیست است.

۱۰. چند نفر اینجا هستند که عضو خیمه هستند؟ هر جا که هستید دست خود را بلند کنید. خدای من! قطعاً از اینکه شما را اینجا می‌بینم، بسیار خوشحالم. از بین جلساتی که این اواخر داشته‌ام، این جلسه نزدیکترین آنها به ایندیانا<sup>۶</sup> است. در فکر این هستم که خیلی زود بازگردم، خیمه را برپا کنم و اگر خدا بخواهد در مورد «هفت کرنا» صحبت کنم.

۱۱. اما اکنون، فردا را فراموش نکنید. یادتان باشد، فردا ساعت دو بعد از ظهر. و جلسه‌ی بعدی ما هفته‌ی آینده در تامپا فلوریدا<sup>۷</sup> برگزار خواهد شد.

۱۲. اکنون می‌خواهم در مورد نسیان... نسیان روحانی صحبت کنم.

۱۳. حال این دوستان که در موردش صحبت می‌کنیم، عاموس. چند لحظه به آن می‌پردازیم تا یک نمای کلی از آن داشته باشیم. این در خلال دوران شکوفایی و رونق در سامره بود. اسرائیل کامیاب شده بود. آنها بدنبال دنیا رفته بودند و حقیقتاً کامیاب گشته بودند.

---

Jackson<sup>۵</sup>  
Indiana<sup>۶</sup>  
Florida - Tampa<sup>۷</sup>

۱۴. کامیابی و موفقیت همیشه نشانه‌ی یک برکت روحانی نیست، بلکه گاهی اوقات دقیقاً برعکس آن است. مردم فکر می‌کنند شما باید حتماً مالک اموال دنیوی باشید، تا نشان دهنده‌ی این باشد که خدا شما را برکت داده است. این درست نیست. گاهی اوقات این برعکس است.

۱۵. اما متوجه می‌شویم که او... ما چیز زیادی درباره‌ی این دوستان نمی‌دانیم. هیچ سابقه‌ای از او نداریم، که اهل کجا بود و یا از کجا آمده بود. براساس کتاب مقدس می‌دانیم که او چوپان بوده است، ولی خدا او را بلند کرد.

۱۶. می‌توانم این را تصور کنم. یک روز گرم و داغ در سامره، یکی از بزرگترین شهرهای توریستی در آن زمان، چیزی شبیه مثلاً میامی،<sup>۸</sup> هالیوود<sup>۹</sup> و یالس آنجلس،<sup>۱۰</sup> جایی شبیه این. یک جای بسیار عظیم و توریستی. می‌توانیم او را تصور کنیم. او هرگز در چنین شهری نبوده است، ولی او کلام خدا را داشت. او به این شهر بزرگ می‌آمد، جایی که گناه سرتاسر آن را فرا گرفته بود. تمام خادمین از کلام خدا فاصله گرفته بودند و سالهای زیادی بود که آنها یک نبی نداشتند.

۱۷. و این دوست ما، می‌توانیم او را تصور کنیم که از کوه به سمت آنجا سرازیر شده است. جایی در شمال سامره. آفتاب داغ در حال تابیدن بود. ریش خاکستری رنگ صورت او را پوشانده بود، چشمانش تنگ شده بود و زمانی که به پایین نگاه می‌کرد، سر طاس او برق می‌زد. او به چیزی که توریستها به آن نگاه می‌کنند نظر نکرده بود تا به

---

Miami<sup>۸</sup>  
Hollywood<sup>۹</sup>  
Los Angeles<sup>۱۰</sup>

شهر برود و مجذوب زیبایی آن بشود. او نگاه می کرد، تا ببیند این شهر به چه منظری رسیده بود. شهری که یک زمان شهر خداوند بود اکنون به چنین انحطاط اخلاقی رسیده بود. تعجبی نداشت...

۱۸. این دوست غریبه‌ی ما، عاموس نبی بود و ما چیز زیادی در مورد او نمی دانیم. نمی دانیم که اهل کجا بود. انبیاء معمولاً بصورت ناشناس وارد صحنه می شوند و به همان ترتیب هم خارج می شوند. نمی دانیم که از کجا می آیند، به کجا می روند، در مورد پیشینه‌ی آنها چیزی نمی دانیم. خدا فقط آنها را بلند می کند. او چیز زیادی نداشت، ولی «قول خداوند این است» را داشت. این نکته‌ی اصلی است. البته او به سامره آمد و مبارزه‌ی خود را آغاز نمود. او هیچ کارت عضویتی از هیچ فرقه‌ای نداشت. او هیچ اعتبارنامه‌ای به همراه نداشت که نشان بدهد از چه گروهی می آید. اما او یک چیز داشت، او کلام خدا را برای آن شهر داشت.

۱۹. می خواهم بدانم که آیا می توانستیم امروز در جمع خود پذیرای او باشیم؟ آیا شهر ما پذیرای او می شد؟ دوست دارم بدانم که ما پذیرای او می شدیم یا مانند آنها رفتار می کردیم؟ امروز ما شهرهای خودمان را در همان فساد می بینیم و می بینیم که گناه درست مانند آن زمان در بین مردم فزونی یافته است. دوست دارم بدانم که این دوست غریبه چگونه می خواهد مبارزه‌ی خود را آغاز کند؟ می خواهد به کدام کلیسا برود و یا اینکه چه کسی با او همکاری خواهد کرد؟ او هیچ نداشت که نشان دهد از کجا آمده است. او هیچ چیز به جز «قول خداوند این است» را برای آن شهر نداشت.

۲۰. او آنها را در یک انحطاط و فساد اخلاقی یافت. این یک زمان عظیم بود. زنان آن شهر شبیه چیزی شده بودند که امروز در ایالات متحده می بینیم. آنها فاسد شده

بودند. هر آنچه خدا از آنها انتظار داشت، آنها درست بر خلاف آن حرکت کرده بودند. و متوجه می‌شویم که مکانهای عظیمی برای رقص در خیابانها و معابر داشتند و زنان به... برهنه می‌شدند و لباس خود را از تن بدر می‌کردند و... البته این کار در آن زمان یک تفریح عمومی بود. اما اکنون یک کار روزمره است. بگذارید هوا کمی گرم شود، برای دیدن این صحنه‌ها دیگر مجبور نیستید که به هیچ نمایشی بروید. آنها همه در خیابانها هستند. در هر نقطه و در هر شرایط. شرم بر شما بانوان که چنین کارهایی را انجام می‌دهید. آیا شما از خودتان خجالت نمی‌کشید؟

۲۱. چند وقت پیش، همینجا به یک خانم این را گفتم. او گفت: "چرا؟" گفت: "برادر برانهام! این، این، سایر زنان هم چنین هستند."

۲۲. من گفتم: "ولی قرار نیست که ما مانند سایر مردم رفتار کنیم. ما متفاوت هستیم. ما یک، ما یک، ما یک شخصیت متفاوت هستیم."

۲۳. این من را به یاد خانم دیگری انداخت که می‌گفت: "خوب برادر برانهام! من، من که دامن نمی‌پوشم. من شلوار گشاد می‌پوشم."

۲۴. گفتم: "این بدتر است. او! خدا گفته است: "متاع مرد بر زن نباشد." یعنی زن نباید در صحت عقل خویش، لباسی که متعلق به مردان است را استفاده کند. زیرا این مکروه خداوند است. کاملاً درست است.

یکی می‌گفت: "خوب، لباس دیگری تولید نمی‌شود."

"ولی هنوز چرخ خیاطی و پارچه تولید می‌شود."



۲۵. هیچ بهانه‌ای نیست. این چیزی است که در قلب آدمها است. این چیزی است که نشان داده می‌شود. این، این خود را اثبات می‌کند و می‌شناساند.

۲۶. و حال متوجه می‌شویم که در این شهر، این شهر از نظر اخلاقی فاسد شده است. واعظین می‌ترسیدند که چیزی در مورد او بگویند. ولی آنها... این دوست ما داشت از آن سوی کوهها می‌آمد تا به آنها بگوید خداوند چنین می‌گوید: "این چیزها را ظاهر سازید و یا اینکه به اسارت خواهید رفت." و او زنده ماند تا ایامی را ببیند که نبوت او تحقق می‌یابد. او در زمان یربعام دوم این را نبوت نمود، که تنها یک مطرود بود. در هر حال...

و این عاموس نبوت نموده و به آنها گفت: "همان خدایی که مدعی خدمت به اوهستید، شما را از بین خواهد برد." و خدا چنین کرد.

۲۷. و اگر می‌توانستیم صدای او را امشب اینجا بشنویم، در... در بیرمنگام،<sup>۱۲</sup> می‌توانست همین ادعا را نسبت به کلیساها داشته باشد. «همان خدایی که مدعی خدمت به او هستید، یک روز شما را نبود خواهد نمود.» مخاطب من فقط حاضرین در اینجا نیستند. این نوارها به سراسر دنیا فرستاده می‌شوند. حال، یادتان باشد، این حقیقت است.

۲۸. سپس، زمانی که او به شهر آمد، متوجه شد که تمام این کارها... دوست دارم بدانم زمانی که به زنان نگاه می‌کرد و انحطاط آنها و قومی که به سمت آنها فرستاده شده بود را می‌دید، چه احساسی داشت.

۲۹. می‌خواهم بدانم آیا می‌توانستیم پذیرای او باشیم؟ اگر به اینجا می‌آمد... اگر

می‌آمد با او همکاری می‌کردیم؟ آیا به او توجه می‌کردیم؟ اگر می‌گفت که باید به کلام خدا بازگردیم و به طریقی که او گفته است، آن را انجام دهیم؛ آیا توبه می‌کردیم؟

۳۰. می‌خواهم بدانم که خواهران ما در مورد موهای کوتاه شده‌شان چه می‌کردند؟ اگر عاموس به اینجا می‌آمد، آیا آنها اجازه می‌دادند که دوباره موهایشان رشد کند؟ او این را موعظه می‌کرد، و من این را به شما می‌گویم. چون این کلام خداوند است.

۳۱. می‌خواهم بدانم که آیا آمنای ما، این شماسانی را می‌گمارند که هرکدام سه یا چهار بار ازدواج کرده‌اند و می‌خواهند که شماس باشند؟ می‌خواهم بدانم که مردان ما به کجا رسیده‌اند که به زنانشان اجازه می‌دهند با لباسهای کوتاه در حیاط منزل علفهای باغچه را کوتاه کنند؟ با آن لباسها به خیابانها بروند، درحالی که مردان از آنجا گذر می‌کنند؟ می‌خواهم بدانم که او به چنین مردی چه ممکن بود بگوید؟

۳۲. مطمئناً او با تمام توان با این امور مقابله می‌کرد. زیرا او «خداوند چنین می‌گوید» را داشت و نمی‌توانست کار دیگری جز آن انجام دهد. او در آن روز، آنها را در این وضعیّت اسفبار و نسیان روحانی یافت. و این دقیقاً همان وضعیتی است که امروز ما به آن رسیده‌ایم.

۳۳. حال، او چطور می‌دانست که چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟ عاموس از کجا می‌دانست؟ اول، او یک نبی بود. مطلب دیگر اینکه او با شناخت ضعف و مشکل، می‌دانست که تشخیص و نتیجه چیست.

۳۴. اگر دکتر به یک زخم بدخیم نگاه کند و ببیند که وخامت آن گسترش یافته و باقی مانده است، می‌داند که چیزی جز مرگ باقی نمانده است؛ مگر اینکه خدا کاری در این مورد انجام دهد.

۳۵. خوب، وقتی شما به یک شهر نگاه می‌کنید، به یک قوم نگاه می‌کنید، به کلیسا نگاه می‌کنید، به قومی که از خدا بسیار دور هستند نگاه می‌کنید، چیزی برای تشخیص باقی نمانده است؛ به جز «گناه! و نیش گناه موت است. آنجا در حال مرگ است»<sup>۱۳</sup> تشخیص، اثبات می‌کند که این چیست. می‌دانید، وقتی یک قوم از خدا فاصله بگیرند و به کلام خدا گوش نکنند، دیگر برای کلام خدا تمایلی نخواهند داشت. در این صورت تنها یک تشخیص برای آن باقی می‌ماند «جانی که مرتکب گناه شود، آن جان باید بمیرد. بی‌ایمانی شما را از خدا جدا می‌سازد.» کاملاً درست است.

۳۶. او با شناخت ضعف، می‌دانست که نتیجه‌ی آن چیست. یعنی هنگامی که زخم گناه را در شهر دیده بود.

۳۷. حال این ضعف، به ما گفته شده است که این یک... باعث می‌شود شما در جایی باشید که نتوانید خودتان را بشناسید. حال، این یک چیز غیر عادی است. این خیلی متداول نیست و اتفاق نمی‌افتد، ولی علت آن شوک و ترس است. کسانی هستند که حتی نمی‌دانند چه کسی هستند. شما می‌توانید این را در جنگها مشاهده کنید. بعضی اوقات مردم به آن مبتلا می‌شوند. چیز دیگری که مسبب آن است، نگرانی است. نگرانی باعث این خواهد بود.

۳۸. نگرانی اصلاً هیچ مزیتی نسبت به این ندارد. بلکه فقط، فقط از نگرانی پرهیزید

و ایمان را بپذیرید.

۳۹. یک نفر می گفت: "خوب اگر شما بدانید که صحیح قرار است تیر بخورید نگران نمی شوید؟"

گفتم: "نه. فکر نمی کنم."

"چرا؟"

گفتم: "نگرانی جز اینکه وضعیّت من را بدتر کند، کار دیگری نمی کند."

"خوب، داشتن ایمان قرار است چه فایده‌ای داشته باشد؟"

گفتم: "می تواند باعث نجات من شود." و این درست است. متوجه می شوید؟

۴۰. پس نگرانی برای ما فایده‌ای ندارد، اما ایمان تمام فضایل را داراست. ایمان! حال، گاهی اوقات نگرانی باعث بروز این ضعف می شود.

۴۱. و چیز دیگری که مسبب این در بین قوم است، ماندن در بین دو نظر متفاوت است. این باعث ضعف و نسیان خواهد شد. این باعث می شود که شما به جایی برسید که شما... شما عقل خود را از دست بدهید. نمی توانید... نمی دانید چه کسی هستید. نمی توانید خودتان را بشناسید. می توانید راه بروید، بخورید و هرکار دیگری را انجام دهید. ولی هنوز نمی توانید خودتان را بشناسید. تحصیلات عالیّه خود را انجام داده‌اید. می توانید همان تحصیلات را داشته‌اید، ولی نمی دانید از کجا آمده است. نمی دانید که هستید و به کجا تعلق دارید. چنان که به ما گفته شده است، این نسیان و فراموشی است.

۴۲. ما در این حیات بشری، بواسطه‌ی ازدواج و خانواده‌هایمان شناخته می‌شویم و هویت می‌یابیم. با همسرانمان ازدواج می‌کنیم و خانواده‌ی ما با تشکیل این زناشویی شناخته می‌شود. آن وقت اگر این اتفاق هولناک برای شما رخ دهد و قادر نباشید به یاد آورید که با چه کسی ازدواج کرده‌اید، چه اتفاقی می‌افتاد؟ همسر شما کیست؟ فرزندانان چه کسانی هستند؟ پدر و مادران چه کسانی هستند؟ همسایه‌ی شما کیست؟ این یک اتفاق هولناک خواهد بود.

۴۳. پس ما در نسل بشر، می‌توانیم خود را با داشتن درک، شعور و متفاوت بودن از حیات حیوانی بشناسیم. حیوان قادر به فکر کردن نیست، او فقط... او روح ندارد. ما هم یک حیات حیوانی داریم، ولی چیزی ما را متفاوت می‌کند... ما پستاندار هستیم، اما آنچه... پستاندار یک جاندار خونگرم است. ما ترکیبی حیوانی هستیم. اما چیزی ما را از حیوان متفاوت می‌کند. ما از طریق داشتن روح شناخته می‌شویم. ضمیری که به ما می‌گوید چه چیزی درست و یا چه چیزی غلط است.

۴۴. حال نقطه‌ای وجود دارد. زمانی که شما به آن نقطه، یعنی آن نسیان برسید، شاید شبیه نبوکدنصر شوید. او یک‌بار خود را تمجید نمود و خدا گذاشت که فکر کند یک حیوان است. او در بیابان زندگی می‌کرد و مانند گاوِترِ علف می‌خورد. موهای تمام بدن او رشد کرده بود و او... او در دل خود یک حیوان شده بود. می‌بینید؟ این یک نسیان بود. چون او فراموش کرده بود که پادشاه است. او فراموش کرده بود که بشر است. او فکر می‌کرد که حیوان است. به همین دلیل مانند یک حیوان رفتار می‌کرد، زیرا بشر بودن خود را فراموش کرده بود.

۴۵. امروزه این بسیار ساده است. گاهی اوقات ما فراموش می‌کنیم که کلیسای

مسیحی چیست. مانند دنیا عمل می‌کنیم. این نشان می‌دهد که ما دچار نسیان روحانی شده‌ایم، چون دیگر مانند مسیحیان رفتار نمی‌کنیم. مانند دنیا رفتار می‌کنیم. قلب دنیا را پذیرفته‌ایم و آن مسبب این نسیان است.

۴۶. ما اینجا متوجه می‌شویم که اسرائیل در معرض دنیا قرار گرفت و در آن ورطه سقوط کرد. این نبی فرستاده شده بود تا اگر توانست آنها را از آن بیرون آورد و به آنها بگوید «خدا به فیض خویش، اسرائیل را از بین تمامی اقوام جهان برگزید.» فیض این کار را انجام داد. او سرزمینهای برگزیده را به آنها داده بود. خانه‌هایی را به آنها داده بود، که مجبور به ساختن آن نبودند. حصارهایی را به آنها داده بود، که مجبور به بنا کردن آن نبودند. پیروزیهایی را، که آنها بدست نیاورده بودند. فیضی را به آنها عطا کرد که شایسته‌اش نبودند. خدا این کار را بخاطر فیض خود برای این قوم، اسرائیل، برگزیده‌ی خویش، محبوب خویش، انجام داد.

۴۷. و او در کتاب مقدس گفته است اسرائیل را مانند دختری یافت که بر خون خود نشسته بود. خدا او را از این خون طاهر ساخت و او توانگر شد. او دچار نسیان گردید؛ نسیان. و فراموش نمود که همه‌ی اینها از کجا آمده است.

۴۸. به نظرم این تصویری از آمریکا است. در سال ۱۹۶۴ آمریکا از همین زخم رنج می‌برد. ما کلیساهای بزرگ و قدرتمندی هستیم. امت بزرگ و قدرتمندی هستیم. از نظر عددی میلیونها نفر هستیم و فراموش نموده‌ایم که اینها از کجا آمده است.

۴۹. آنها نمونه‌ای بد از این نسیان را داشتند. بعد از اینکه خدا با آنها نیکو بود، و آنها را از تمام سرزمینهای بت پرست بیرون آورد و آنها را یک قوم جدا ساخته ساخت، یک قوم جدا شده برای خویش. او گفت: "او تاکی را از زمینی برگرفته و در زمینی

دیگر کاشت و اطراف آن را مهیا کرد تا میوه دهد و پر ثمر باشد. ولی تاك فراموش کرد که برکتش از کجا می‌آید."

۵۰. به همین صورت، قوم خدا هم در این ایام آخر فراموش نموده است که شهادت مسیحی بودن به چه معنی می‌باشد. قوم دوباره دچار نسیان گشته است. آنها نمی‌توانند خود را بشناسند.

۵۱. آنها، آنها همه چیز را در این مورد فراموش کرده‌اند. زنان مانند سایر زنان دنیا رفتار می‌کنند.

۵۲. کلیسای خدا و قوم او همیشه «یک قوم تقدیس شده، یک قوم فراخوانده شده، یک قوم خاص، یک امت مقدّس، یک کهانت ملوکانه بوده‌اند و قربانی هدایای آنها و میوه‌ی لبهایشان خداوند را جلال داده است». خدا کلیسای خود را فراخوانده و برای همان هدف و نقشه از دنیا جداساخته است؛ به او یک شریعت می‌دهد و او باید مقدّس باشد. او گفته است: "من مقدّس هستم و شما نیز باید مقدّس باشید، بدون تقدّس کسی قادر به دیدن خداوند نیست." خود خداوند این را گفته است.

۵۳. او قوم خود را فراخوانده است تا چنین قومی باشند، ولی آنها همه چیز را در این مورد فراموش کرده‌اند. آنها شریعت او و اخلاقیات خویش را فراموش نموده‌اند. آن زنان در خیابان، زنان اسرائیلی، هرکدامشان توقع دارند که از روح‌القدس آبتن شوند و ماشیح را بدنیا بیاورند، و آن وقت آنگونه رفتار می‌کنند. شخصیت آنها هولناک است.

۵۴. می‌خواهم چند لحظه همین جا مکث کنم و بگویم که امروز همین مورد در

بین مردم ما هم هست، کسانی که خود را مسیحی می‌خوانند.

۵۵. یک‌بار در جنوب داستانی را در مورد آنجا خواندم که مربوط به دوران برده‌داری می‌شد. آنها آن افراد را می‌گرفتند و در بازار به فروش می‌رساندند. درست مانند این که شما امروز بخواهید ماشینتان را بفروشید. بعد یک خریدار پیدا می‌شد و یک دلال که آنها را انتخاب و معامله می‌کرد. مانند کاری که شما برای فروش ماشینتان انجام می‌دهید.

۵۶. آن برده‌ها از سرزمین مادری خود بسیار دور بودند. آنها اهل آفریقا بودند. بوئرها آنها را از آنجا، از جامائیکا و اطراف دزدیده و به امریکا قاچاق می‌کردند و برای بردگی به فروش می‌رساندند.

۵۷. حال، می‌بینیم که آنها افرادی غمگین بودند. آنها از خانه‌هایشان ربوده شده بودند. آنها توسط یک دشمن ربوده شده و غمگین بودند. دیگر هرگز قادر نبودند همسران، شوهران، فرزندان و پدر و مادر خود را دوباره ببینند. آنها کاملاً... آنها باید به این افراد تازیانه می‌زدند و با تازیانه آنها را به کار وادار می‌کردند.

۵۸. یک روز یک دلال از آنجا عبور می‌کرد. گروهی از بردگان را دید که مشغول کار هستند. او رفت و از مالک بردگان پرسید: "چند برده داری؟"

گفت: "حدود صد نفر."

دلال پرسید: "چیزی برای معاوضه یا فروش داری؟"

گفت: "بله."



"بگذار تا به آنها نگاهی بیندازم."

۵۹. به مزرعه رفت تا آنها را ببیند. دید که باید آنها را به زور تازیانه وادار به کار کنند. بعد از مدتی، یک مرد جوان را دید که او را تازیانه نمی‌زدند. او سینه‌ای ستر و قدی بلند داشت و او را نمی‌زدند. دلال گفت: "می‌خواهم این برده را بخرم."

مرد گفت: "ولی این برده فروشی نیست."

۶۰. او گفت: "خوب، فرق آن برده با سایرین چیست؟" و ادامه داد: "آیا او رئیس سایر بردگان است؟"

مرد گفت: "خیر. او یک برده‌ی معمولی است."

دلال گفت: "خوب. شاید به او غذای متفاوتی می‌دهی."

مرد گفت: "نه. او نیز مانند سایرین غذا می‌خورد."

۶۱. دلال گفت: "پس چه چیزی او را از سایرین متمایز می‌کند؟"

۶۲. مرد گفت: "خوب! این چیزی است که من هم تا مدت‌ها خبر نداشتم و می‌خواستم که بدانم. تا اینکه یک روز متوجه شدم که پدر او در جایی که او از آن می‌آید، پادشاه کل قبیله است، و به او آموخته که خارج از خانه مانند یک غریبه باشد. با اینحال او می‌داند که پسر یک پادشاه است، و با خود مانند پسر یک پادشاه رفتار می‌کند."

۶۳. با خودم فکر کردم: "اگر یک سیاه پوست که از آفریقا آمده بود، می‌دانست که پدرش رئیس قبیله بوده و پادشاه قبایل است؛ پس یک مسیحی که توکد تازه دارد،

یک زن یا مرد، برای اینکه پدر ما پادشاه آسمانها در جلال است، باید چه بکند!" ما باید با خودمان رفتاری مانند مردان و زنان مسیحی داشته باشیم. ما باید اینگونه رفتار کنیم. اینگونه لباس بپوشیم. اینگونه حرف بزنیم. اینگونه زندگی کنیم. هرچند که غریب و اجنبی باشیم، درعین حال فرزندان پادشاه هستیم. آمین!

۶۴. شخصیت ما، نسیان و فراموشی ما در ایامی که در آن زیست می‌نماییم! اسرائیل هم به همان ورطه افتاده بود و فاسد بود. آنها شریعت خدا را فراموش کرده بودند. «زنا مکن. به زن همسایه‌ی خویش طمع موزز.» آنها این شریعت را فراموش کرده بودند. آنها، آنها دیگر خواستار آن نبودند و می‌خواستند، می‌خواستند مانند بقیه‌ی مردم جهان باشند. درست مانند چیزی که امروز کلیسا به آن رسیده است.

۶۵. یک‌بار، زمانی که اسرائیل شروع به این کار کرد، آنها خواستار این شدند که یک پادشاه داشته باشند. سموئیل نبی که به سمت آنها فرستاده شده بود گفت: "آیا تابحال به نام خداوند چیزی به شما گفته‌ام که واقع نشده باشد؟"

آنها گفتند: "نه. نگفتی."

۶۶. "آیا تابحال از شما برای زندگی درخواست پول و غذا کرده‌ام؟"

۶۷. "نه. اینکار را نکرده‌ای. هرگز چیزی به ما نگفته‌ای که واقع نگردد و هرگز برای امرار معاش خود از ما طلب پول نکرده‌ای. اما با اینحال ما همچنان یک پادشاه می‌خواهیم."

۶۸. خدا به سموئیل گفت: "بگذار تا پادشاه داشته باشند. آنها تو را رد نموده‌اند بلکه من را رد کرده‌اند."

۶۹. اسرائیل به همان صورت درآمده بود. آنها دیگر انبیاء خدا را نمی‌خواستند. دیگر نیازی به آنها نداشتند و اگر یکی می‌آمد، کلام را برای ایشان می‌آورد و تلاش می‌کرد تا آنها را به کلام بازگرداند، او را رد می‌کردند. آنها در آن وضعیّت فساد، همیشه همین کار را می‌کنند.

۷۰. زمانی که دنیا و کلیسا با یکدیگر پیوند می‌خورند، دیگر خواستار هیچ چیز که روحانی باشد نیستند. آنها «خداوند چنین می‌گوید» را نمی‌خواهند. آنها چیزی را می‌خواهند که خواست خودشان باشد. آنها می‌خواهند بگویند که مسیحی هستند، در دنیا زندگی کنند، با دنیا زندگی کنند، مانند دنیا زندگی کنند، و همچنان اعتراف مسیحی بودن خویش را حفظ کنند. می‌دانید، موضوعی که هست، این یک «نسیان روحانی» است. دقیقاً همینطور است. آنها نمی‌دانند که هستند. آنها فراموش کرده‌اند که باید چه می‌کردند.

۷۱. اگر امروز هم یکی مانند او می‌آمد، به همان صورت طرد می‌شد. آنها نمونه‌ی بدی از آن داشتند و امروز هم چنین است. آنها دیگر قادر نیستند که خود را با امور روحانی بشناسند، چون دیگر خواستار آن نیستند. کلام، انجیل، آنها خواستار اینها نیستند. نیش و زخم گناه آنها را مبتلا ساخته و آن را دوست دارند.

۷۲. برای یک قلب تبدیل نشده، گناه مطبوع و دلپذیر است. برای یک ذهن تبدیل نشده خوب به نظر می‌رسد. ولی طریق موت است. چیزی به جز مرگ باقی نمانده است. «نیش گناه موت است» و شما باید همان نیش را درو کنید. شما باد کاشته‌اید و اینک گردباد درو می‌کنید.

۷۳. نشانه‌های روحانی و موعظه از یک رسول پیام‌آور مقدر شده، دیگر آنها را به

جنبش وانمی دارد. یک خانم درست در صورت شما می‌خندد و می‌گوید: "مجبور نیستم بروم و به چنین چیزهایی گوش کنم." اگر این بازهم تکرار نشده است، پس چیست؟ «نسیان روحانی». این دقیقاً چیزی است که رخ داده است. آنها فراموش کرده‌اند که خدا و کلام یک هستند و خدا نمی‌تواند آن را تغییر دهد.

۷۴. اگر در ایام آنها یک نبی با نشانه‌های روحانی و یک صدای روحانی برمی‌خواست و صدای خدا را در پشت آن به آنها می‌داد، فقط به آن می‌خندیدند و آن را تمسخر می‌نمودند.

۷۵. می‌دانید که قدیمی‌ها در این مورد می‌گویند: "احمقان با کفشهای خود جایی را لگدمال می‌کنند که فرشتگان از گام گذاشتن در آن هراسان هستند." این کاری است که نسیان روحانی انجام می‌دهد. قوم را وادار می‌سازد تا به نقطه‌ای برسند که دیگر هیچ احساسی درون خود نداشته باشند. آنها هیچ چیز را که روحانی باشد نمی‌خواهند.

۷۶. یک جلسه‌ی روحانی عظیم را در نظر بگیرید. جایی که روح‌القدس بیماران را شفا می‌دهد و افکار قلب را تشخیص می‌دهد. حال آن را در میان کلیسا قرار دهید و ببینید چه اتفاقی می‌افتد. ظرف چند دقیقه همه آنجا را ترک خواهند کرد. آنها هیچ کاری با این ندارند. یعنی نمی‌خواهند که کاری داشته باشند. آنها به یک سخن روشنفکرانه گوش خواهند کرد.

۷۷. زمانی که به قوت عیسی مسیح، قیام او، و روح‌القدس می‌رسد آنها نمی‌خواهند که کاری با آن داشته باشند. زیرا این آنها را محکوم می‌کند. این آنها را با چیزهایی که باید بدانند به آتش می‌کشد. مسلماً هیچ تأدیبی خوشایند ایشان نیست. اما اگر تسلیم آن

باشید، میوه‌ی توبه را ثمر خواهد آورد. پس متوجه می‌شویم وقتی این نسیان روحانی قوم را در تسلط خود می‌گیرد که آنها در شرایط بدی باشند. اکنون، ما همین حالت را داریم. اکنون می‌خواهم که...

۷۸. شما باید شناخته شوید. شما باید این را یک‌جایی نشان دهید. امشب زندگی شما نشان می‌دهد که شما کجا هویت می‌یابید و شناخته می‌شوید، در مسیح و یا خارج از آن. شما میانه نیستید. هیچ آدمی وجود ندارد که هم مست باشد و هم هوشیار. شما یا مقدس هستید یا گناهکار. این خصوصیات روحانی شماست که در برابر کلام خدا آشکار می‌سازد شما کجا ایستاده‌اید. درست است.

۷۹. کلام خدا آشکار و اثبات نموده است که تعمیم روح القدس دقیقاً به همان صورتی است که در روز پنطیکاست و یا هر زمان دیگری بوده است. عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است و خصوصیات شما پیش روی آن نشان می‌دهد که شما دچار نسیان روحانی شده‌اید یا نه. درست است. مهم نیست که شما شماس هستید یا واعظ، هیچ تفاوتی ندارد. بله، آنها هم دچار این ضعف می‌شوند. پس می‌بینیم که این مانند بیماریهای واگیردار است و همه را مبتلا می‌سازد. اکنون توجه کنیم.

۸۰. برای آمریکایی بودن، برای اینکه من یک آمریکایی باشم، باید با ملیت خود شناخته شوم. برای آمریکایی بودن، اگر من در این کشور به دنیا آمده باشم، یک شهروند آمریکایی شده و با این ملیت شناخته می‌شوم. آمریکا هرچه باشد، من هم هستم. چون من بعنوان یک شهروند آمریکایی شناخته شده‌ام. پس باید تمام شرم و ننگ و جلال و شکوه آن را بگیرم. آن هرچه که باشد من هم هستم، چون با آن شناخته می‌شوم. آمین! می‌خواهم که این را داشته باشم. پس آن هرچه که بوده من هم

هستم. هرچه که هست من هم هستم. باید جزئی از آن باشم. من یک شهروند آمریکایی و جزئی از آمریکا هستم.

۸۱. هیچ وقت نباید این را فراموش کنم. اگر می‌خواهم که یک آمریکایی راستین باقی بمانم، باید یادم باشد که کشور من هرچه که باشد، من هم همان هستم. چون من با کشور خود شناخته می‌شوم و هویت می‌یابم. برای آن می‌جنگم یا برای آن می‌میرم. برای هرچه که او برایش بایستد من هم می‌ایستم. کشور من هرچه که باشد، من هم هستم. من جزئی از او هستم. وقتی چیزی بر علیه آن می‌گویند، آن را بر علیه من می‌گویند؛ چون من یک آمریکایی هستم. وقتی بعنوان یک آمریکایی بر ضد کشور شما چیزی گفته می‌شود، آن حرف بر علیه شما گفته می‌شود. چون شما جزئی از آن هستید. هرگز این را فراموش نکنید، در غیر این صورت دچار نسیان شده‌اید.

۸۲. یادتان باشد، وقتی نمی‌توانید جزئی از آمریکا باشید، دیگر شهروند آمریکا نخواهید بود. باید باشید. آمریکا هرچه که باشد، باید شما هم باشید. من باید در آن سهم باشم. این کشور من است. باید در آن سهم داشته باشم. هرچه باشد من هم هستم. می‌بینید، هرچه که بوده، من هم هستم. مهم نیست که چه بود، همچنان من همان هستم.

۸۳. برای اینکه امریکایی باشم من نیز با نیاکان خود در پلیموث راک<sup>۱۴</sup> بوده‌ام. باید می‌بودم. من جزئی از آن هستم. من با پاول ریور<sup>۱۵</sup> تاخته‌ام، تا آن را از خطرات آگاه سازم. اگر یک شهروند آمریکایی واقعی هستم در پلیموث راک بوده‌ام و با پاول ریور تاخته‌ام، تا او را از خطرات آگاه سازم. اکنون می‌دانید که منظورم چیست؟

---

Plymouth Rock<sup>۱۴</sup>  
Paul Revere<sup>۱۵</sup>

۸۴. من با جرج واشنگتن<sup>۱۶</sup> و همراه سربازان پابره‌ن‌اش از یخبندان دلاور<sup>۱۷</sup> عبور کرده‌ام. من آنجا بوده‌ام، چون با این کشور شناخته می‌شوم. آنچه او انجام داد بخشی از من بود. آنچه که من اکنون انجام دهم نیز جزئی از اوست. من با واشنگتن در دلاور شناخته شدم.

۸۵. وقتی تمام احتمالات بر علیه استون وال جکسون<sup>۱۸</sup> بود، با او مقاومت می‌کردم و در کنار او ایستاده بودم. زمانی که از او می‌پرسیدند: "وقتی همه چیز بر علیه توست چگونه می‌توانی مقاومت کنی؟" دوست محجوب و چشم آبی ما با نوک چکمه‌ی خود خاک را جابجا می‌کرد و می‌گفت: "هرگز حتی یک لیوان آب را بدون تشکر و شکرگذاری از خداوند قادر مطلق ننوشیده‌ام." باید مثل یک دیوار سنگی با او بایستم. من با استون وال جکسون بودم. برای آمریکایی بودن من با او و مقاومت او شناخته می‌شوم. عبور از دلاور و حضور در جنگها!

۸۶. من پرچم را برافراشتم. وقتی پرچم را در گوام<sup>۱۹</sup> برافراشتند من آنجا و با آنها بودم. وقتی هزاران سرباز جان خود را دادند و آن گروه کوچک به آنجا رفت و پرچم را بالا برد، من با آن بالا بردن پرچم شناخته شدم و هویت یافتم. همه‌ی ما چنین بودیم. تمام آمریکایی‌ها با آن پرچمی که در گوام به اهتزاز درآمد، شناخته شدند. وقتی شنیدم که آن پرچم را در گوام برافراشتند، اشک از گونه‌هایم سرازیر شد. وقتی آنجا و با آن شناخته شدیم، آن من بودم، شما بودید. پس آن، همه‌ی ما بودیم.

۸۷. هرچه او باشد، من هم هستم. عظمت او عظمت من است. ذلت او ذلت من

George Washington<sup>۱۶</sup>

Delaware<sup>۱۷</sup>

Stonewall Jackson<sup>۱۸</sup>

Guam<sup>۱۹</sup>

است. اگر اعمال ننگینی انجام داده باشد، آن وقت باید... اگر او به عظمت برسد من نیز با او به عظمت می‌رسم، زیرا با او به هویت رسیده‌ام. حال، برای آمریکایی بودن باید متحمل تمام عظمت آمریکا و تمام ذکت آمریکا باشیم. هرچه که بوده است یا هرچه که خواهد بود. شما با او هویت خواهید یافت.

۸۸. حال، برای اینکه یک مسیحی باشید باید همینطور باشید. نمی‌خواهیم آن را فراموش کنیم. او هرچه که بود، من با او هویت می‌یابم و شناخته می‌شوم.

۸۹. او در من است و من در او هستم. توجه کنید، آن وقت، هر مسیحی که یک مسیحی حقیقی و راستین است، زمانی که «ستارگان صبح با هم ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند»<sup>۲۰</sup> با او بوده است. ما در سلطنت ابدی خدا میلیونها سال قبل از اینکه جهان شکل گیرد، با خدا بوده‌ایم. من آنجا با او بوده‌ام. اگر حیات ابدی یافته باشم، آنجا با او بوده‌ام. زمانی که «ستارگان صبح با هم ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند» من آنجا با او بودم.

۹۰. زمانی که او ابراهیم را در سن هفتاد و پنج سالگی و در حالی که زنش شصت و پنج سال سن داشت فراخواند و گفت که آنها صاحب یک فرزند خواهند شد، من آنجا با او بودم. زمانی که ابراهیم «قول خداوند این است» را دریافت کرد و با آن ماند و گفت: "من صاحب فرزند خواهم شد" من با او بودم و با او ایستاده بودم. هر مسیحی دیگری نیز آنجا بود. زمانی که وسوسه می‌شد، من با او بودم. زمانی که به بالای کوه رفت تا اسحاق را قربانی کند، من با او بودم. زمانی که آن قوچ ظاهر شد، من آنجا و با او بودم.

<sup>۲۰</sup> ایوب ۳۸ : ۷



۹۱. زمانی که یوسف از طرف برادرانش طرد شد، من با او بودم؛ چون او روحانی و سایر آنها جسمانی بودند. زمانی که او عار اینکه باید در برابر برادران خود بایستد را دانست، من با او بودم. او هرچه بود، من هم هستم. هرچه که من هستم، او هم بوده است. «زیرا که در مسیح عیسی همه یک هستیم». من با یوسف در سیاهچال بوده‌ام. زمانی که او به دست راست فرعون ایستاد، من با او بودم. شما می‌بایست با او شناخته می‌شدید.

۹۲. زمانی که یعقوب تمام شب با فرشته کشتی می‌گرفت، من با او بودم. من می‌دانم که او چه کاری انجام داد. من خود نیز این کار را کردم. پس همان زمانی که یعقوب در حال کشتی گرفتن بود، من نیز با او کشتی می‌گرفتم. زیرا من برادر او هستم.

۹۳. هنگامی که موسی به مصر رفت من با او بودم. من با موسی در برابر بوت‌های آتش بودم. اگر شما مسیحی باشید، با تمام آن شخصیت‌های کتاب مقدس شناخته می‌شوید. این را فراموش نکنید. هنگامی که تمام قوم در برابر موسی ایستادند من با موسی بودم. زمانی که موسی از دریای سرخ عبور کرد من با او بودم. هنگامی که دست خود را برافراشت و دریای سرخ باز شد، من در مسیح هویت یافته و شناخته شده بودم. آنجا در آن ساعت با موسی بودم.

۹۴. آنچه که هر مسیحی بوده است، هرایماندار بوده است، اکنون هرایماندار با همان فرد شناخته می‌شود. هرچه که هست، شما باید از آن شناخته شوید. این را فراموش نکنید. زمانی که فراموش کنید، دچار نسیان روحانی شده‌اید. فراموش کرده‌اید چه کسی هستید.

۹۵. حال، زمانی که موسی از دریای سرخ عبور کرد، با او شناخته شده‌اید.

۹۶. در زمان آخاب، هنگامی که باید بین خدمت به یهوه و بلعام یکی را انتخاب می‌کردند، من با ایلیا بودم. زمانی که او این انتخاب را انجام می‌داد، من با او بر کوه کَرْمَل بودم، زیرا ما در بدن همان خدایی شناخته شده‌ایم که او در آن شناخته شده و هویت یافته بود. پس اگر ما در آن بدن هویت یافته‌ایم، آن وقت باید یادمان باشد که آنجا با او بوده‌ایم. درست است.

۹۷. حال، زمانی که داود از جانب برادران خود رد شد، من با او بودم. من با داود بودم. اگر مسیحی باشید، شما هم آنجا بودید. شما باید در رد شدن او سهیم باشید.

۹۸. زمانی که در تون آتش، آن آتش بخاطر حضور چهارمین نفر نتوانست به فرزندان عبرانی آسیبی برساند، من با آنها در تون آتش بودم.

۹۹. من در چاه شیران با دانیال بودم. من در آنجا هویت یافتم. زمانی که فرشته‌ی خداوند او را در آنجا هویت می‌داد، من آنجا بودم.

۱۰۰. من مطمئناً در جلجتا با او بودم. من باید با او در جلجتا شناخته می‌شدم. من باید آنجا می‌بودم و با او در جلجتا شناخته می‌شدم. من در جلجتا با او مُردم. هر مسیحی باید با او در جلجتا بمیرد. اگر با او در جلجتا نمیرید، نمی‌توانید جزئی از او باشید. زمانی که او مُرد، من آنجا بودم. من با او مردم و بعد هنگامی که او از مرگ قیام کرد، من آنجا با او بودم. من در صبح قیام با او در قیام برخاستم. هرکاری که او انجام می‌داد، من همانجا با او بودم. هر ایمان‌داری هم همین‌گونه بوده است.

۱۰۱. و اکنون در مسیح عیسی با او در جایگاه‌های آسمانی نشسته‌ام و بواسطه‌ی او بر تمام نیروهای جهنمی غلبه یافته‌ام. هر ایمان‌دار مسیحی به همین صورت می‌باشد. زیرا

باید شناخته و شناسانده شوید.

۱۰۲. حال، در این ایام آخر خود را با بسیاری از مسیحیان در خدمت او می‌یابم. «او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است.» امروز خود را شناخته شده در خدمت او می‌یابیم. آیا شما خود را چنین می‌یابید؟ آیا به این ایمان دارید و با آن راه می‌روید؟ توجه کنید، کارهایی را که او کرد، گفت که هر ایمانداری آنها را انجام خواهد داد. «اعمالی را که من بجا می‌آورم شما نیز انجام خواهید داد.» پس آیا می‌توانید در او شناخته شوید؟ وقتی عار کلام می‌آید، آیا می‌توانید مانند او متحمل آن شوید؟ من در او شناخته شده بودم.

۱۰۳. در روز پنطیکاست من با او بودم. من آنجا با شاگردان بودم و با آنها در تعمید روح القدس شناخته شدم.

۱۰۴. می‌خواهم بدانم اگر کلیسا دچار نسیان شدید نشده است، چرا که برخی از آنها حتی ایمان ندارند چیزی مثل روح القدس وجود دارد، اگر این نسیان نیست، پس کلیسا به کجا رسیده است؟ یک نمونه‌ی خیلی بد از نسیان! می‌دانید، آنها فراموش کرده‌اند که آن عیسی مسیح بود، که در آن زمان بود. آنها فراموش کرده‌اند که عیسی مسیح چه بود. فراموش کرده‌اند. آنها فکر می‌کردند که او فقط یک قانون‌گذار، یک نبی و یا یک آدم خوب بوده است. آنها فراموش کرده‌اند که او خدا بود، و کلیسا به نمونه‌ی بسیار بدی از نسیان روحانی دچار شده است. آنها تمام این چیزها را فراموش کرده‌اند. آنها دیگر این را متوجه نمی‌شوند.

۱۰۵. ما باید در پنطیکاست با شاگردان بوده باشیم. من با موعظه‌ی پطرس در روز پنطیکاست در باب دوم اعمال رسولان شناخته شده‌ام. من آنچه را که او گفت شنیده‌ام.

به آنچه او گفت ایمان دارم. از آنچه که او گفت اطاعت می‌کنم. حال، در همان چیز شناخته شده‌ام.

۱۰۶. دچار نسیان روحانی نشوید. چون، چون خود را با چیز دیگری خواهید شناخت. دقیقاً با کلام بمانید.

۱۰۷. ما هنگامی که در اعمال... زمانی که کلیسا از جانب مسیح به مأموریت گماشته شد، ما با کلیسا بودیم. "در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید." <sup>۲۱</sup> من می‌خواهم آنجا شناخته شوم. «تمام عالم، جمیع خلایق...» "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." می‌تواند در آن شناخته شود.

۱۰۸. اکنون، آیا شما در آن شناخته می‌شوید و یا دچار نسیان روحانی شده‌اید؟ آیا به این نتیجه رسیده‌اید که به «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود» ایمان ندارید؟ می‌دانید، اگر ایمان نداشته باشید، آن وقت دچار نسیان روحانی شده‌اید. شما چیزی را که خدا وعده داده است، فراموش کرده‌اید. او گفت: "این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." این را فراموش نکنید. نمی‌توانید این را فراموش کنید و مسیحی باشید. باید با آن شناخته شوید.

۱۰۹. شما باید با یوحنا ۱۴: ۱۲ شناخته شوید. "هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد." این را فراموش نکنید. اگر فراموش کنید، آن وقت دچار نسیان روحانی شده‌اید. فراموش کرده‌اید که چه کسی هستید. معنای شهادت خود را فراموش کرده‌اید.

---

<sup>۲۱</sup> مرقس ۱۶: ۱۵

۱۱۰. اینکه او گفت: "اگر در من بمانید و کلام من در شما، هرآنچه می خواهید بطلبید و برای شما کرده خواهد شد." ۲۲ چه می شود؟ آیا آنجا شناخته شده‌اید تا ایمان داشته باشید که این حقیقت است؟ در مرقس ۱۱ هنگامی که او گفت: "زیرا که هرآینه به شما می گویم هر که بدین کوه گوید منتقل شده به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می شود هرآینه هرآنچه گوید بدو عطا شود." آیا می توانید با شناخت اینکه این حقیقت است با آن شناخته شوید؟ اگر چنین نشود، در حال ابتلا به نسیان روحانی هستید.

۱۱۱. اگر فراموش کنید، تعادل مسیحی خود را از دست می دهید. شما می گوید: "من متدیست هستم. من باپتیست هستم. این چیزی است که من می دانم. من پنطیکاستی هستم. من این هستم. من آن هستم و یا چیز دیگری هستم." مواظب باشید! این احتمالاً به این معنی است که این علائم نشان دهنده‌ی آن است که شما نسیان روحانی دارید.

۱۱۲. می گوید: "خوب، برادر برانهام! من به این ایمان دارم و به سختی... " حال، یک دقیقه صبر کنید. اگر خدا این را وعده داده و گفته که در ایام آخر چنین خواهد بود و آیین و تعالیم شما، شما را از آن دور نگه می دارد، این یک نشانه‌ی خوب است که می توانم علائم بیماری شما را ببینم. این نسیان روحانی است. شما فراموش کرده‌اید که خود را با کلام بشناسید.

۱۱۳. می گوید: "باور نمی کنم که آن بیماران شفا یافته باشند." پس دچار نسیان روحانی شده‌اید.

۱۱۴. می گوید: "به تعمیم روح القدس ایمان ندارم." نسیان روحانی!

۱۱۵. می‌گویید: "ایمان ندارم که خدا وعده‌ی انجام این کارها را در ایام آخر داده باشد." آن وقت به جای کلام خدا به یک آیین یا تعلیم گوش می‌کنید. شما به نسیان روحانی دچار شده‌اید. دیگر نمی‌دانید به کجا تعلق دارید. شما اعتراف «یک مسیحی» را دارید و کلام را انکار می‌کنید. باز شما را به نسیان روحانی برمی‌گرداند. می‌بینید. نمی‌دانید کجا ایستاده‌اید. شما به نسیان روحانی دچار شده‌اید. نمی‌توانید خود را با کتاب مقدس تطبیق دهید.

۱۱۶. باید با شاگردان باشید. باید با تمام کتاب مقدس باشید؛ با کلیسا، هنگامی که به مأموریت گماشته شد. ولی حال، زمانی که کلیسا مأمور شد "پس رفته جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید؛ این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." این مأموریت او بود.

۱۱۷. آنها به نمونه‌ی بدی از نسیان روحانی رسیده‌اند. درست مانند حوا در باغ عدن. کلیسا مانند اسرائیل است و از همان زخم رنج می‌برد و به همان رژیم روحانی حساسیت دارد که شما را به نسیان روحانی دچار می‌سازد. یک رژیم روحانی بگریزید، سپس دچار یک حساسیت می‌شوید. بعد، اولین چیزی که می‌دانید، دچار نسیان روحانی خیلی بدی می‌شوید. شما به هیچ چیزی که کتاب مقدس بگوید، ایمان ندارید.

۱۱۸. این اتفاقی است که امروز برای کلیسا افتاده است. به این دلیل است که امروز نمی‌توانیم یک بیداری داشته باشیم. این اتفاقی است که امروز برای قوم افتاده است. آنها آنقدر آلوده و درگیر انواع و اقسام «ایسم‌ها» شده‌اند که دیگر نمی‌دانند درست و غلط چیست. دقیقاً. او دیگر نمی‌تواند خداوند خود را بخاطر بیاورد. او نمی‌تواند کلام وی را بخاطر بیاورد. نمی‌تواند وعده‌ی خدا را بخاطر بیاورد.

۱۱۹. این همان اتفاقی است که وقتی عیسی به روی صحنه آمد برای اسرائیل افتاده

بود. آنها نمی‌توانستند بخاطر بیاورند که «باکره حامله خواهد شد» آنها نمی‌توانستند بخاطر بیاورند که موسی گفته است: "یهوه خدایت نبی‌ای مثل من از میان برادرانت بلند خواهد کرد." آنها نسیان روحانی داشتند.

۱۲۰. این دقیقاً همان چیزی است که امروز کلیسا بدان دچار شده. او گفت: "در ایام آخر چنین واقع خواهد شد..." این امور واقع خواهد شد. و ما وقوع آن را می‌بینیم، که کلیسا دقیقاً به بی‌خاصیتی... این چیست؟ نسیان روحانی! خودمان را پنطیکاستی می‌خوانیم و نمی‌توانیم خود را در کلام شناسایی کنیم، درحالی‌که به قوت رستاخیز عیسی مسیح موعظه شده است. او اینجا در میان ما آن را نشان می‌دهد، و دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که گفته بود انجام خواهد داد. مراقب باشید. سیستم فرقه‌ای ما، ما را به نسیان روحانی کشانده است. ما در رنج هستیم. نمی‌دانیم به کجا تعلق داریم. یک نفر مدارک خود را از این کلیسا، برای یک کلیسای دیگر می‌گیرد، این کلیسا و این ایسم و آن ایسم. می‌بینید؟

۱۲۱. چیزی که دوباره به آن احتیاج داریم این است که یک عاموس با «خداوند چنین می‌گوید» به صحنه بیاید. اما آیا ما او را می‌پذیریم؟ آنها هرگز او را نپذیرفتند. امروز هم نمی‌توانند او را بپذیرند. او نمی‌توانست جایی برای موعظه بیابد. این کاملاً درست است. زیرا کلیسا از این نسیان روحانی رنج می‌برد.

۱۲۲. حال، چرا؟ خدا وعده داد که در این ایام آخر "چون پسر انسان ظاهر گردد" بر طبق لوقا باب ۱۷ "همان نشانه‌هایی که در سدوم رخ داد واقع خواهد شد." قوم می‌بینند که این رخ داده است. ولی بعضی از آنها حتی به آن ایمان نمی‌آورند. آنها تصور می‌کنند که این یک تله پاتی است. فکر می‌کنند که یک روح شیطانی است. این

چیست؟ آنها از نسیان روحانی در رنج هستند. کاملاً همینطور است. آنها نمی‌توانند خداوند را درک کنند. «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است». هر چه که در آن زمان بود، اکنون نیز هست.

۱۲۳. اما، آنچه که اتفاق افتاده است این است که نمی‌توانیم خودمان را با کلام بشناسیم. چرا؟ او دیگر حتی نمی‌داند که کلیسا است یا یک لُژ. نمی‌خواهد که لُژ خطاب شود و کلیسا هم نمی‌تواند خطاب شود. چون برای کلیسا بودن باید خود را با کلام هماهنگ کند و بشناساند. این او را دچار نسیان روحانی می‌کند. او نمی‌خواهد که لُژ خطاب شود. پس این دیگر کلیسای پنطیکاستی، کلیسای متدیست یا کلیسای باپتیست نیست. بلکه شده است لُژ پنطیکاستی، لُژ متدیست و یا لُژ باپتیست. زیرا دیگر نمی‌تواند خود را با کلام هماهنگ کند و بشناساند. و هنگامی که آشکار شده باشد، آنها همچنان به آن ایمان نمی‌آورند. این یک بیماری است، نسیان روحانی. نمی‌تواند خود را بشناسد. نمی‌داند که متعلق به کجا هستند. درست است.

۱۲۴. این دقیقاً مانند این است که چیزی پیوندی باشد. همیشه گفته‌ام: "همیشه تصوّر می‌کردم که خنک‌ترین موجودی که دیده‌ام قاطر است." می‌دانید، او دورگه است. مادر او یک مادبان بوده و پدرش یک خر است و او حتی نمی‌داند که به کجا تعلق دارد. اولین چیزی که می‌دانید، می‌توانید او را جفت کنید و از او یک خر به دنیا بیاورید و آن وقت... یا یک قاطر بدست بیاورید. اما قاطر نمی‌تواند دوباره خودش را بدنیا بیاورد. می‌بینید، نمی‌توانید هیچ چیزی به او بیاموزید. می‌توانید گوشه‌های درازش را بکشید، او تا پایان عمر خود صبر خواهد کرد، تا بلکه قبل از مرگ شما را بزند. همین و بس. او همیشه منتظر یک فرصت است تا این کار را انجام بدهد.



۱۲۵. و این تداعی گر برخی از به اصطلاح مسیحیان دورگه، در ذهن من است. آنها آنقدر کلیسا را با چیزهای دیگر قاطی کرده‌اند که دچار نسیان روحانی گشته‌اند. آنها نمی‌توانند دوباره چیزی را تولید کنند.

۱۲۶. آنها از غله‌ی پیوندی صحبت می‌کنند. به شما می‌گویم که آن غله در برابر این هیچ نیست. این بدترین چیزی است که تابحال به دهان خود گذاشته‌اید. هر چیزی که پیوندی باشد. به همین دلیل است که باید این گیاهان پیوندی را... از آنها مراقبت کنید، آنها را اسپری کنید و... چرا؟ چون نمی‌توانید باکتریها و ویروسها را از آن دور کنید.

۱۲۷. اما شما مجبور نیستید به یک نمونه‌ی ناب و اصیل، هیچگونه ضد عفونی کننده و یا گندزدایی بزنید. او در خود قوت و قدرت دارد تا حشرات و باکتریها را از خود دور کند. این چیزی است که ویروس و باکتری بی‌ایمانی را از یک انسان ناب روحانی دور نگه می‌دارد.

۱۲۸. یک قاطر را بردارید و به او بگویید: "پسر! از تو می‌خواهم که این کار و یا آن کار را انجام دهی."

۱۲۹. او آنجا خواهد نشست و خواهد گفت: "عَر! عَر! عَر!" و آن گوشه‌های درازش را بالا و پایین می‌کند. من، من عده‌ی بیشماری از این مثلاً مسیحیان را دیده‌ام که اینگونه بوده‌اند.

۱۳۰. بگویید: "عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. این آیات همراه ایمانداران خواهد بود."

۱۳۱. "ها؟ ایمان دارم که دوران معجزات به سر آمده است. ها؟ ها؟ ها؟"  
می‌بینید؟ نمی‌داند که به چه ایمان دارد. هیچ چیزی نمی‌داند. نمی‌داند از کجا آمده  
است. نمی‌داند به کجا می‌رود. او به نسیان دچار شده است.

۱۳۲. اما من یک نژاد اصیل را دوست دارم. او! او نجیب است. می‌توانی با او  
حرف بزنی. می‌داند که پدر و مادر او که بوده‌اند، پدر بزرگ و مادر بزرگ او که  
بوده‌اند. او شجره نامه دارد تا نشان دهد از کجا آمده است.

۱۳۳. من یک مسیحی با اصل و نسب را دوست دارم. کسانی که می‌توانند خود را  
به تمام کلام خدا بازگردانند، به روز پنطیکاست، و خود را در آنجا با مقدّسین  
بشناسانند. جایی که قوّت روح القدس بر آنان آمده بود. این یک مسیحی اصیل است. او  
می‌داند که از کجا آمده است. او با متدیست هویت نیافته است، یا با باپتیست و یا  
هر چیز دیگری. او دقیقاً می‌داند که کجا ایستاده است. خون ملوکانه‌ی پدر او در  
رگهایش جاری است، خون عیسی مسیح. او می‌داند که این به چه معنی است و چه  
می‌کند. او به هر کلام ایمان دارد. خداوند از طریق او عمل می‌کند و آن را از طریق  
نشانه‌هایی که وعده داده است به دنبال او خواهد بود، تأیید می‌کند. او به نسیان روحانی  
دچار نشده است. او یک ایماندار راستین و اصیل است.

۱۳۴. اما کلیسای امروز به یک نمونه‌ی بد از این نسیان دچار گشته است. نمی‌داند  
به کجا تعلق دارد. همه چیز را در این مورد فراموش کرده است. همه‌ی چیزهایی که او  
را کلیسا می‌سازد، فراموش کرده است.

۱۳۵. چه چیزی ما را چنین دولتمند ساخته است؟ دوباره به اصل لائودیکیه  
بازگشته است، به همان توانگری که اسرائیل بود. زمانی مسکین بود و باید برای

هر کاری که می‌کرد، به خدا اعتماد می‌کرد. هر چیزی که بدست آورد در اعتماد به خدا بود. پس خدا با آن بود و او روحانی بود و پیش می‌رفت. اما هنگامی که دولتمند شد، این اتّفاقی است که افتاد:

شهرهایشان بنا گشت، زنانشان فاسد و منحرف گشتند، یعنی مردانشان این اجازه را دادند. واعظینشان انبیاء را تقبیح نمودند، و این شرایطی بود که آنها به آن افتادند. چیزی که مسبب آن بود، این بود که آنها فراموش کردند این برکات از کجا آمده است.

۱۳۶. شما متدیست‌ها، شما باپتیست‌ها و شما پرزبیتری‌ها! شما متدیست‌ها! می‌توانید جان وسلی<sup>۲۳</sup> را بخاطر بیاورید. شما باپتیست‌ها! جان اسمیت<sup>۲۴</sup> آنقدر با عشق برای قوم نزد خدا دعا و تضرّع کرده بود، که همسرش باید او را سر میز راهنمایی می‌کرد. چشمانش بخاطر دعا و تضرّع در طول مدّت شبانه روز بسته شده بود. موضوع چیست؟

۱۳۷. جان وسلی یکی از آن نکته‌های بزرگ را می‌گفت، او به اعتقاد من یکی از پدران اولیه‌ی متدیست بود و می‌گفت: "رسوایی و ننگ دختران متدیست در آغاز هم‌رنگ شدن با دنیا، زمانی بود که آنها انگشتر بر دست می‌کردند." حال امروز و با دیدن این لباسهای کوتاه، او چه چیزی ممکن بود بگوید؟

۱۳۸. چه اتّفاقی افتاده است؟ نسیان روحانی! دقیقاً این اتّفاقی است که افتاده است. فراموش کرده‌اید که از کجا آمده‌اید. شما به همه‌ی اینها رسیده‌اید، چون نیکویی و بخشندگی خدا این را به شما عطا کرده است.

۱۳۹. فکر می‌کنید این چیز عجیبی است؟ این دقیقاً با روح عیسی مسیح است، با

John Wesley<sup>۲۳</sup>  
John Smith<sup>۲۴</sup>

نبوت. در مکاشفه باب سوم گفته است: "زیرا می‌گویی دولت‌مند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان" می‌بینید؟ این را نمی‌داند. این یعنی چه؟ نسیان روحانی! آنها این را نمی‌دانند.

۱۴۰. امروز کلیساها به پول رسیده‌اند. به سختی می‌توانید در کشور یک کلیسا پیدا کنید. آنچه می‌بینید فقط سیستم فرقه‌ای است که میلیونها و میلیونها دلار ارزش دارد. آنها در این ساختمانها، میلیونها و میلیونها دلار پول بدست می‌آورند و موعظه می‌کنند که آمدن خداوند نزدیک است. «دولتمند و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم.» بهترین واعظین تحصیلکرده‌ای که تابحال داشته‌اند و بیشترین الهیاتی که تابحال آموخته‌اند. آنها بزرگترین و برگزیده‌ترین ساختمانهای شهر را در اختیار دارند. آنها هرکاری را که بخواهند فوراً انجام می‌دهند. و آنوقت چه کرده‌اند؟ دچار نسیان روحانی شدند و فراموش کردند این خدا بود که این کارها را برای آنها انجام داد. درست مانند اسرائیل.

۱۴۱. و کتاب مقدس نبوت نموده است. عیسی مسیح فرشته‌ی خود را نزد یوحنا فرستاد و گفت: "این آخرین دوره‌ی کلیسا، به این نسیان روحانی دچار خواهد شد." یادتان باشد که آنها مسکین بودند. آنها فکر می‌کنند بزرگ هستند. فکر می‌کنند به چیزی رسیده‌اند. اما او گفت که آنها "مستمند و مسکین و فقیر و کور و عریان بودند و این را نمی‌دانستند." و هیچ راهی نیست که این را به آنها بگویم.

۱۴۲. حال اگر یک مرد یا یک زن اینجا در خیابان عریان و نایبنا بود، این حالت می‌توانست بسیار رقت‌انگیز باشد. اما اگر آنها در صحت و سلامت عقل بودند،

می دانستند که چه هستند. میدانستند که از نوع بشر هستند و باید لباس بپوشند. خوب، شما می توانید آنها را آن بیرون ببینید. آنها می بایست بعنوان یک بشر شناخته شوند و در آنجا «مسکین و فقیر و کور و عریان» هستند. شما به سمت آنها می روید و می گویید: "برادر! شما برهنه هستید."

۱۴۳. "من دکتر فلان و فلان هستم. سرت به کار خودت باشد. به تو می گویم، من عضو فلان و فلان هستم. این به تو دین خروش ربطی ندارد که به من چیزی بگویی!..."  
[فضای خالی روی نوار]

۱۴۴. به آنها می گویید: "برای یک انسان خوب نیست که این کار را انجام دهد. و همچنین برای قوم که کارهایی را انجام دهند که اکنون در حال انجام آن هستند. این غلط است."

۱۴۵. و آنها به اطلاع شما خواهند رساند که واعظشان روشنفکر است. می بینید؟ این یعنی چه؟ یعنی اینکه آنها فرامین خداوند عیسی را فراموش کرده اند. حالا بگذار او پایین بیاید و آیات و معجزات را چنان که گفته بود انجام دهد، آن وقت هم آنها نمی خواهند به آن ایمان بیاورند. این نسیان روحانی است. می بینید. فراموش کرده اند که عریان هستند و این را نمی دانند. قادر به تشخیص آن نیستند.

۱۴۶. آنها فکر می کنند که فقط باید عضو یک کلیسا باشند و این تنها چیزی است که لازم است. اوه، برادر! این برای خدا هیچ فرقی با یک فراماسونر یا اینکه چیز دیگری باشید ندارد. عضویت در یک کلیسا برای خدا هیچ معنا و مفهوم متمایزی ندارد.

۱۴۷. شما باید پسران و دختران خدا باشید. باید از خدا توگد یافته باشید، و خدا کلام است. وقتی من جزئی از پدر خود می شوم، جزئی از تمام پدر خود شده‌ام. وقتی جزئی از خدا می شوید، تماماً مثل خدا می شوید، تمام کلام او. شما به همه‌ی آن ایمان دارید.

### نسیان روحانی!

۱۴۸. اگر نمی دانستید نامتان چیزی است که اکنون هست چه می شد؟ اگر هستی و از یک خانواده‌ی خوشنام می آید، که امیدوارم چنین باشد، اگر از یک خانواده‌ی خوشنام باشید و نام خانوادگی خود را فراموش کنید، می روید یک زندگی نکبت‌بار را شروع کنید؟ مردم می گویند: "اسم شما جونز نیست؟" یا هرچه که بود. "خوب، نمی دانم که بودم." می بینید؟ خوب این چیز هولناکی است. بودن در این شرایط بسیار هولناک است.

۱۴۹. خوب، این جایی است که کلیسا به آن رسیده است. قرار بوده است که نمایانگر عیسی مسیح باشد، اما آن را فراموش کرده است. زیرا فرقه‌ها و آیین‌ها به آن تزریق شده است و آنها آن را بجای کلام خدا پذیرفته‌اند. «آنها مستمند و فقیر و مسکین و کور و عریان هستند و این را نمی‌دانند.»

۱۵۰. شاید هرگز دوباره در بیرنگام نباشم، ولی این همان یک‌بار است که آنها باید این را بشنوند. می بینید؟ می بینید؟ بسیار خوب، من... من هیچ مسئولیتی جز کاشتن بذر ندارم. خدا آن را در مسیری که باید باشد، هدایت خواهد کرد.

۱۵۱. فراموش کرده‌اند. بله آنها کلام وعده را فراموش کرده‌اند. فراموش کرده‌اند.

هنگامی که عیسی آمد اسرائیل در چنین وضعیتی بود. فراموش کرده بود. آنها چشم انتظار بودند. او! آنها می گفتند ایمان دارند که ماشیح خواهد آمد. اما هنگامی که آمد و خود را با کلام اثبات نمود، آنها آنقدر سنت های انسانی داشتند که دیگر کلام خدا را بی اثر ساخته بودند.

۱۵۲. و عیسی وعده داد: درست قبل از زمان آخر «چنانکه در ایام سدوم بود، همان خواهد شد.» این اثبات شده و آشکار گشته است. قوم چنان درگیر سنت های خود شده است که وعده ی خدا را با آن سنت ها بی اثر ساخته است. نسیان روحانی! نسیان روحانی دقیقاً همان چیزی است که اکنون رخ داده است. آنها این چیزها را فراموش کرده اند.

۱۵۳. "او! من متعلق به این هستم. من، من این کار را کرده ام. من، در روح رقصیده ام. من..." خوب، خدای من! خدای من! این اصلاً هیچ ربطی ندارد.

۱۵۴. چگونه می توانید هم مسیحی باشید و هم کلام را انکار کنید؟ نمی توانید این کار را بکنید. خدا، کلام است. اگر کلام در شماست، شما و کلام یک هستید. کلام هرچه که باشد، شما هم هستید. آمین! اگر من در این نسل زندگی می کنم، آنچه که خدا وعده داده است تا در این نسل و این دوره محقق شود، من هم باید همان باشم. اگر می خواهم مسیحی باشم، باید با تمام آنچه که کتاب مقدس موعظه می کند و برای آن می ایستد، شناخته شوم.

۱۵۵. هلولیاه! اکنون می خواهید من را دین خروش بخوانید. ولی من احساس دینداری می کنم. بله، آقا!

۱۵۶. من باید با هر آنچه که کتاب مقدس ادعای آن را دارد شناخته شوم. اگر به

نسیان روحانی این دوران مدرن مبتلا نشده باشم، با هر ادعای آن شناخته خواهم شد و با آن خواهم بود. اگر آن را انکار کنم، آن وقت، دچار نسیان روحانی شده‌ام. یک اتّفاقی افتاده است. من یک آیین و یا تعلیم، یا یک کلیسا یا یک گروهی از مردم را پذیرفته‌ام. «نمی‌توانم این کار را بکنم.» زمانی که کلام می‌آید خود را اثبات می‌نماید.

۱۵۷. به این دلیل است که عیسی شناخته نشد. آنها می‌گویند: "خوب! این مرد مقدّس است، و کاهن مقدّس ما و..."

۱۵۸. و عیسی گفت: "شما از پدر خود شیطان هستید و اعمال او را بجا می‌آورید."

۱۵۹. آیا می‌دانید که قائن هم یک قربانی نیکو به خداوند تقدیم کرد؟ او صادق بود. یک مذبح بنا کرد. زانو زد و پرستش کرد. یک قربانی تقدیم کرد و به حضور خدا دعا کرد. اگر این چیزی است که او نیاز دارد، اینکه شما عضو یک کلیسا باشید و یک مذبح داشته باشید، دعا کنید، دهیک‌های خود را بدهید. به کلیسا بروید و یک زندگی خوب داشته باشید، اگر همه‌ی چیزی که او نیاز دارد، این است؛ پس هنگامی که قائن را محکوم نمود بی‌عدالتی کرد. چون قائن هم همان اعمال را انجام داد. بله آقا! دقیقاً همینطور است.

۱۶۰. ولی «مذهب» به معنای «پوشش» می‌باشد و شما نمی‌توانید با کارهای خوبتان خودتان را بپوشانید. تنها یک چیز است که خدا آن را خواهد پذیرفت، و آن خون عیسی مسیح است. این تنها پوشش است. خارج از آن، اگر بگویید: "آیین را حفظ کنید" این اتّفاقی است که خواهد افتاد، نسیان روحانی!

۱۶۱. حال توجّه کنید، آنها کلام را فراموش کرده‌اند. کتاب مقدّس را فراموش



کرده‌اند. وعده را فراموش کرده‌اند. آنها تلاش می‌کنند در نور متدیست، بابتیست و یا هر چیز دیگری زندگی کنند. وعده‌ی روز اینجاست و خدا توسط کلام خویش صحبت می‌کند، و باز تأیید و اثبات می‌کند که چنین است، و آنها همچنان به آن ایمان ندارند. نسیان روحانی! کاملاً درست است. نسیان کامل، اصلاً و مطلقاً به این ایمان ندارند.

۱۶۲. داستانی در مورد یک سرباز فرانسوی برای من گفته شده که قبل از پایان وقت برایتان می‌گویم. نمی‌دانستم اینقدر دیر شده است، حدود ده صفحه‌ی دیگر مطلب دارم که باقی مانده است. توجه کنید، یک سرباز فرانسوی، یک دسته از سربازان ارتش بودند که به فراموشی و نسیان دچار شده بودند. این در اثر شوک ناشی از جنگ پدید می‌آید. آنها یک برنامه داشتند، یک فراخوان گذاشتند تا کسانی که عزیزانشان را گم کرده‌اند تماس بگیرند و ببینند که آیا می‌توانند این پسرها را شناسایی کنند. هیچ امیدی نداشتند. تنها یک یا دو نفر این شانس را بدست آوردند و مابقی آنها را به یک آسایشگاه انتقال دادند، تا بقیه‌ی عمر خود را در آنجا سپری کنند.

۱۶۳. آنها داشتند به جایی در دامنه‌ی کوه منتقل می‌شدند، قطار در یک ایستگاه توقف کرد و به آنها اجازه داده شد تا برای قدم زدن از قطار خارج شوند. نگهبانان در اطراف پراکنده شدند تا بتوانند از آنها مراقبت کنند. چراکه بخاطر فراموشی نیاز به مراقبت داشتند.

۱۶۴. آنها دیدند که یک نفر از این جوانها از قطار خارج شده و به یک منبع آب خیره شده است و آن منطقه‌ی کوهستانی را با تعجب نگاه می‌کند. او صورت خود را مالید و دوباره این کار را تکرار کرد. دوباره نگاه کرد، به آن منبع آب خیره شد و ناگهان شروع کرد به راه رفتن. نگهبان به جای اینکه او را متوقف کند به دنبال او به راه افتاد.

۱۶۵. جوان از یک تپه بالا رفت. از یک مسیر باریک پایین آمد. به سمت راست پیچید و از یک تپه‌ی دیگر بالا رفت و به یک خانه‌ی کابینی رسید. او به اطراف نگاه کرد. یک پیرمرد با قوطی‌ای در دست از آنجا بیرون می‌آمد. او به سمت جوان دوید و او را در آغوش کشید. پیرمرد می‌گفت: "پسرم! می‌دانستم که برمی‌گردد. می‌گفتند که مرده‌ای. ولی من مطمئن بودم که برمی‌گردد." ناگهان پسر به خودش آمد. فراموشی او را ترک کرد. او دیگر می‌توانست تشخیص دهد که کیست. می‌دانست که او پدرش است.

۱۶۶. اوه سرباز صلیب که با تعالیم متعدّد شوکه شده‌ای! شوکهای بسیاری را بخاطر فرقه‌ها و آیین‌ها و چیزهای دنیا دیده‌ای، چرا فقط برای چند لحظه از آن خارج نمی‌شوی تا اطرافت را در کتاب مقدس نگاهی بیندازی؟ شاید سرگردان باشی، شاید هم یکی از همین روزها خودت را بعنوان یک ایماندار هویت یافته و اثبات شده در کلام بیابی. درست همانطور که آن پسر گمشده در کتاب مقدس انجام داد. می‌توانی هویت خود را در کلام بیابی.

۱۶۷. یک روز، نه خیلی وقت قبل، یک نفر به من می‌گفت: "ولی برادر برانهام! به ما پنطیکاستی‌ها نگاه کن که به چه کلیسایی رسیده‌ایم! چون خادمینی داریم که همه تعلیم دیده هستند."

۱۶۸. گوش کنید، وقتی یک مرد ازدواج می‌کند، به زیبایی او اتکا ندارد. نه! بلکه اتکا و اعتماد او به آن وفاداری است که زن به عهد و پیمان خود دارد. به کلام خود. او به زیبایی زن اتکا ندارد، بلکه به وفاداری او.

۱۶۹. و این طریقی است که وقتی به نکاح خداوند در می‌آیید، به چند کلیسای

بزرگ و زیبایی که می‌توانید بسازید توکل ندارید، بلکه به وعده‌ای که عیسی مسیح داده است «من دیروز، امروز و تا ابد الابد همان هستم» آیا به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.

۱۷۰. می‌خواهم بدانم امشب، در این ساختمان، جایی که قوم نشسته‌اند، جایی که مردان و زنان ابدی هستند، و می‌دانید که یک روز باید به ملاقات خداوند بروید؛ می‌خواهم بدانم اگر شما تنها یک تنفس کوچک در آن نسیان داشته باشید و... اگر اکنون در یک چیز غلط شناخته شوید، و یک، یک، دچار یک جور سرگردانی بوده‌اید و امشب متوجه آن شوید، آیا نمی‌خواهید در مسیح شناخته شوید؟ ممکن است دست خود را بلند کنید و بگویید: "برادر برانهام! برای من دعا کن. می‌خواهم بعنوان یک ایماندار راستین شناخته شوم، یک مسیحی حقیقی."؟ خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد. اوه، بله! خداوند به شما برکت بدهد.

۱۷۱. یک نفر آن بالا در بالکن، شما می‌گویید: "برادر! من ایمان دارم که این حقیقت است. ایمان دارم که در سالهای گذشته بعنوان مسیحی، ما مسیحیانی نبوده‌ایم که باید می‌بودیم."

۱۷۲. شما پنطیکاستی‌ها چطور؟! زمانی پدر و مادر شما در خیابانها آن دایره زنگی‌های قدیمی را می‌زدند و مادر شما، او چطور؟!... او چطور می‌بایست از سروکله زدن با شما بچه‌های کوچک کلافه نمی‌شد. گاهی اوقات شما لباس برای پوشیدن نداشتید، ولی پدر و مادر شما نسبت به آن انگیزه وفادار بودند تا مسیح را حفظ کنند.

۱۷۳. ببینید که شما قوم پنطیکاستی چه کرده‌اید. پنجاه سال قبل شما از تشکیلات خارج شدید. این چیزی است که شما را پنطیکاستی می‌سازد. شما خود را از بی‌ایمانی جدا کردید. «مانند خوک که به لجنزار بازمی‌گردد و سگ که به قی خود» بازگشت نموده و همان اعمال را انجام دادید. همان آشفتگی را که از آن خارج شده بودید بنا کردید. موضوع چیست؟ نسیان روحانی در بین قوم شایع شده بود. اکنون شما به آیین‌ها و اوراق فرقه‌ای خود رسیده‌اید، و در همانجا با سایر فرقه‌ها هستید و می‌خواهید که با آنها باشید. شما به زناتان اجازه دادید تا موهایشان را کوتاه کنند و آرایش کنند. شما، شما به آنها اجازه می‌دهید که تمام این کارها را انجام بدهند. تمام این چیزها را در کلیسا مجاز می‌دانید. این چیست؟ نسیان روحانی!

۱۷۴. سپس، زمانی که خدا شروع می‌کند به ملاقات قوم، آن وقت چه اتفاقی می‌افتد؟ شما نمی‌توانید آن را بپذیرید. می‌بینید، شما بسیار به نسیان روحانی مبتلا شده‌اید. می‌بینید، تنها چیزی که تابحال شنیده‌اید. فکر نمی‌کنید که چند لحظه باید از آن آیین خارج شوید، کتاب مقدس را بردارید و ببینید که یک مسیحی باید چگونه شناخته شود؟ «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود!».

۱۷۵. اعمال رسولان، پطرس گفت: "توبه کنید و هریک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تممید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت. زیرا که این است وعده برای شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما را بخواند." <sup>۲۵</sup> اگر به شما می‌گویند چنین نیست، پس شبان شما به یک نمونه‌ی بد از نسیان روحانی دچار شده است. او نمی‌تواند خود را با آن کلیسا بشناسد؛ تشکیلات نه بلکه یک کلیسا، بدن عرفانی مسیح.

۱۷۶. اکنون روح‌القدس اینجاست. او اینجاست تا دقیقاً کاری را انجام دهد که وعده‌ی آنرا داده بود. حال، درحالی که سرهایتان پایین است به دعا ادامه دهید. بگذارید روح‌القدس، خودش سخن بگوید و ببینید که... هرکس این را می‌داند. وعده، چیزی که برای امروز است. اکنون، شما که نیازمند هستید! شما! بسیاری از شما دستان خود را بلند کرده‌اید. قبل از اینکه این کار را بکنید...

۱۷۷. مادامی که اینجا هستیم و برای بیماران دعا می‌کنیم، خوشحال می‌شوم اگر بتوانید از آن بی‌ایمانی جدا شوید. آن فرقه، آن آیین که به شما می‌گوید این امور چنین نیستند. همان که به شما می‌گوید این از شیطان است. وقتی این کار را می‌کنند، «هرگز بخشیده نخواهند شد، چه در این جهان چه در جهان آینده» اگر این حقیقت باشد چه؟! فقط فکرش را بکنید، اگر اینگونه باشد چه؟ آن وقت شما کجا هستید؟ می‌دانید، مجبور نیستید این را بگویید. فقط در قلب خود به آن ایمان داشته باشید. اینجا مردمی هستند که به این ایمان دارند. من دو شب گذشته اینجا نشسته بودم و... سعی می‌کردم تا زبان خود را حفظ کنم و چیزی را فاش نکنم.

۱۷۸. دوستان! یادتان باشد، این چیزی است بین شما و خدا. اگر آنچه شما به آن فکر می‌کنید اشتباه باشد چه؟ می‌دانید چه اتفاقی می‌افتد؟ هرگز بخاطر آن بخشیده نخواهید شد. نسیان روحانی! شما مستقیم به سمت موت ابدی خود می‌روید، بی‌ایمانی. «هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.»

۱۷۹. اینک برای ضعفهای خود دعا کنید. بگویید: "خداوندا! تو به من وعده دادی..."

شاید غریبانی اینجا باشند، که قبلاً هرگز اینجا نبوده‌اند.

۱۸۰. عیسی وعده داد «چنانکه...» یک متن را برگیریم «چنانکه در ایام لوط بود». هنگامی که خدا در جسم انسانی ظاهر شد و برای قوم ابراهیم، گروه برگزیده و فراخوانده، نام ابرام به ابراهیم تغییر یافت. سپس دید که کلام جسم شده است و آن، افکار قلب را تشخیص می‌داد.

۱۸۱. و هنگامی که نسل ملوکانه‌ی ابراهیم آمد، این کاری است که آنها انجام دادند و او را «شریر» خواندند.

۱۸۲. او گفت: "اینک، هنگامی که روح‌القدس بیاید همین کار را خواهد کرد." و گفت: "زمانی که من را اینگونه خطاب می‌کنید بخشیده خواهید شد. لیکن زمانی که بر علیه روح‌القدس سخن بگوئید، بخششی در کار نخواهد بود."

۱۸۳. حال، باشد که او در قوت خویش به میان این حضار از قوم خود بیاید. هر جا که هستید، و با تشخیص و تمیز روحانی خویش نشان دهد که او کلمه است، تا اگر کسی اینجا هست که از نسیان روحانی رنج می‌برد... قبل از اینکه این مذبح... تا دیگر هیچ بهانه‌ای نباشد.

۱۸۴. خداوند خدا امداد نماید. حال با سرهای خم شده دعا می‌کنیم.

۱۸۵. می‌بینید، اینجا یک خانم جلوی من نشسته است که صورت خود را با دستهایش پوشانده است. او از مشکل نخاع رنج می‌برد. همچنین بیماری عصبی هم دارد. او به درد معده مبتلا است و اینک در برابر من نشسته است. او اهل این کشور نیست. او از شهری به نام ماکون<sup>۲۶</sup> می‌آید. بله، ایمان دارید که خدا می‌تواند به من

بگویند شما که هستید؟ شما خانم آیرز<sup>۲۷</sup> هستید. اگر درست است دست خود را بلند کنید. من با شما غریبه هستم. درست است، اینطور نیست؟ اکنون، مشکل شما تمام شده است. عیسی مسیح، شما ردای او را لمس نمودید. او شما را سالم ساخت. اکنون فقط ایمان داشته باشید.

۱۸۶. یک مرد آنجا در انتهای سالن نشسته است. او به دنبال تعمید روح القدس است. او تعمید روح را می‌خواهد. او هم اهل اینجا نیست. او اهل شارلوت از کارولینا<sup>۲۸</sup> است. نام او لپو<sup>۲۹</sup> است. برادرم! با تمام قلبت ایمان داشته باش و اگر ایمان داشته باشی خدا تو را از روح پر خواهد ساخت.

۱۸۷. اینجا، در سمت راست من، یک مرد و همسرش درست جلوی من نشسته‌اند. یک زوج مسن که در سمت راست من هستند. خانم از مشکل روده رنج می‌برد و شوهرش به بیماری قلبی مبتلاست. آنها اهل اینجا نیستند، آنها اهل تِنِسی<sup>۳۰</sup> هستند. آقا و خانم توماس،<sup>۳۱</sup> اگر با تمام قلبتان ایمان دارید دست خود را بلند کنید و می‌توانید شفای خود را بپذیرید. عیسی مسیح شما را شفا داد. این دقیقاً چیزی است که وعده داد انجام خواهد داد. من هرگز این افراد را در زندگی خود ندیده‌ام.

نسیان روحانی!

۱۸۸. عیسی گفت: "اعمالی را که من بجا آوردم، شما نیز انجام خواهید داد. بعد از اندک زمانی جهان دیگر من را نخواهد دید، اما شما من را خواهید دید، زیرا من..."

Ayers<sup>۲۷</sup>  
Carolina, Charlotte<sup>۲۸</sup>  
Lepoe<sup>۲۹</sup>  
Tennessee<sup>۳۰</sup>  
Thomas<sup>۳۱</sup>

ضمیر شخصی "با شما خواهم بود و در شما خواهم بود، و تا انقضای عالم همراه شما هستم." عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است.

۱۸۹. حال، مردان و زنان حاضر در اینجا! شما که دچار اشتباه شده‌اید و به سادگی نمی‌توانید ببینید؛ چطور... شما، شما می‌خواهید ایمان داشته باشید، ولی نمی‌توانید به آن داخل شوید و تمایل دارید که برایتان دعا شود. می‌خواهید تا زمانی که در حضور او هستید، او را بپذیرید. اینجا کنار من بیایید و بگذارید من برایتان دعا کنم و بر شما دست بگذارم. اگر شما به اینجا بیایید، شما که از چنان چیزی در رنج هستید، دچار نسیان روحانی شده‌اید و می‌خواهید که برایتان دعا شود، از آن آزاد خواهید شد. اگر یک، اگر ایماندار نیستید اما می‌خواهید برایتان دعا شود، این بالا بیایید و بایستید. خدا به شما برکت بدهد مرد جوان. کس دیگری می‌آید؟ خدا به شما برکت بدهد خانم. بیایید. خدا به شما برکت بدهد خانم جوان. کس دیگری می‌آید؟ خدا به شما برکت بدهد.

۱۹۰. نسیان روحانی، نمی‌خواهم که به آن دچار شوم. خداوندا! بگذار تا به هر طریقی که تو می‌خواهی بمیرم، ولی با چنین مرگی بعنوان یک بی‌ایمان روبرو نشوم.

۱۹۱. بیایید. اکنون او را بپذیرید. می‌خواهید که این کار را انجام دهید؟ بیایید جلو. از بالکن پایین بیایید دوستان، تا اینجا فقط چند قدم فاصله است، ولی ممکن است تفاوت آن برای شما فرق بین موت و حیات باشد.

۱۹۲. ببینید، من نمی‌توانم مسیح را به کاری وادار سازم. او مجبور به انجام کاری جز یک کار نیست. او باید کلام خویش را حفظ کند. برای اینکه مسیح باشد، برای اینکه خدا باشد، باید این کار را بکند. او باید کلام خویش را حفظ کند.



۱۹۳. حال یادتان باشد، اگر از تجربه‌ی خود اطمینان ندارید، چرا اکنون پایین نمی‌آیید. اگر فقط به یک فرقه تعلق دارید، اگر یک نوه‌ی پنطیکاستی هستید، خدا هیچ نوه‌ای ندارد. او پسران و دختران دارد ولی هیچ نوه‌ای ندارد. می‌بینید؟ خدا پسران و دختران دارد و شما می‌بینید که آن نیستید.

۱۹۴. شاید به زبانها صحبت کرده باشید. شاید در روح رقصیده باشید. شاید تمام این کارها را کرده باشید. این بسیار خوب است. هیچ مخالفتی با آن ندارم. اما اگر هنوز به نسیان روحانی مبتلا هستید، بیایید پایین، بیایید و در اینجا بایستید. بیایید در این مورد دعا کنیم. چه می‌گویید؟ عضو کلیسا، فقط یک عضو ظاهری، چرا نمی‌آیید تا همین الان از آن خلاص شوید؟

۱۹۵. نمی‌خواهم اینجا را ترک کنم و بدانم که یک روز، زمانی که داوری برپا شود من باید در برابر شما بایستم... یادتان باشد، دوباره شما را ملاقات خواهم نمود. اگر هرگز شما را اینجا ملاقات نکنم، در روز داوری شما را ملاقات خواهم نمود و باید بابت آنچه که امشب گفته‌ام پاسخگو باشم.

۱۹۶. حال گوش کنید، توبه کنید دوستان! توبه کنید، از آن خارج شوید. از آنجا خارج شوید، اکنون بیایید.

۱۹۷. این باید هرزن موکوتاه در این منطقه یا این مکان را وادار سازد تا به این بالا بیاید. این کاملاً درست است که، که شما هنوز فیض کافی نیافته‌اید تا بگویید: "من، من، من می‌خواهم بگذارم موهایم رشد کند برادر برانهام." این باید... "خوب من هنوز فیض کافی برای انجام این کار نیافته‌ام." چرا که می‌گویید: "این چه ارتباطی به این موضوع دارد؟"

۱۹۸. چند وقت قبل یک خادم بسیار بزرگ در اینجا به دیدن من آمد و گفت: "برادر برانهام! می‌خواهم بر شما دست بگذارم." گفت: "اینجا همه به شما بعنوان یک نبی نگاه می‌کنند."

گفتم: "من هرگز نگفتم که یک نبی هستم."

۱۹۹. او گفت: "اما مردم شما را اینگونه می‌بینند. شما همیشه اشک زنان آنها را در می‌آورید. در مورد لباسهای کوتاه و... "او! و یک مرد پنطیکاستی. او می‌گفت: "در مورد کوتاه کردن مو، پوشیدن لباسهای کوتاه و این قبیل امور..." او می‌گفت: "این به شما ارتباطی ندارد."

گفتم: "پس به چه کسی ارتباط دارد؟"

۲۰۰. او گفت: "آن قوم، چرا تعلیم نمی‌دهی که زنان آنها چگونه هستند؟ آنها عطایای روحانی دارند. به مردم کمک می‌کنند و..." او گفت: "آنها به تو احترام می‌گذارند. هرچه بگویی آنها خواهند پذیرفت" و گفت: "چرا بجای اینکه همیشه آنها را محکوم کنی به ایشان تعلیم نمی‌دهی که چگونه عطایای روحانی را دریافت کنند و به مردم کمک کنند؟"

۲۰۱. گفتم: "چگونه می‌توانم به آنها جبر یاد بدهم وقتی هنوز الفبای خود را نمی‌دانند؟" می‌بینید؟ می‌بینید؟

۲۰۲. شما باید از ابتدا شروع کنید. توبه یا هلاکت! حال می‌توانید انتخاب کنید، توبه یا مرگ! عیسی مسیح کاملاً خود را در اینجا آشکار و اثبات نموده است، هر شب. و این شبی است که در حال بازگشت برای نجات هستیم. تنها چند قدم تا اینجا فاصله است

و من وقت برای منتظر ماندن دارم.

۲۰۳. یادتان باشد، بیرمگام! خون شما بر من نیست، من بی گناهم. اگر واقعاً روح القدس را یافته باشید، اکنون فرصت دارید که بیایید، و اگر شما از یک نوع... یک نوع وابستگی به کلیسا در رنج هستید، آن است که باعث ابتلای شما به نسیان روحانی گشته است. چرا نمی آید؟ عیسی درمان است. آیا نخواهید آمد؟

۲۰۴. اکنون، بعضی ها بالکن را ترک کرده اند. منتظر بودم بینم که کجا می روند، می روند بیرون یا به مذب می آیند. اینها که پایین هستند، بیاید این بالا. درست است. شما که اینجا هستید! بیاید دور مذب بایستید و بگویید: "کار من با این تمام است." بله، آنها داشتند می آمدند پایین. دو خانم جوان، این خوب است.

۲۰۵. اکنون به این بالا بیاید. چند قدم فاصله دارید، ولی این چند قدم ممکن است آن تفاوت را نمایان سازد.

۲۰۶. ببینید، اکنون می خواهم از شما چیزی پرسم. اگر او امشب بیاید چه؟ او! می گوید: "او نمی آید." نمی دانم که می آید یا نه. این آخرین نشانه است. یادتان باشد، خداوند چنین می گوید. آیا تابحال شنیده اید من چیزی را بگویم، جز اینکه درست باشد؟ شما آخرین نشانه های خود را می بینید. این از کتاب مقدس است. شما آخرین نشان خود را دیده اید، پنطیکاست. حال با آنچه که او بعد از ربوده شدن به اسرائیل وعده داده است، قاطی نکنید. آن شما نیستید. در آن زمان کار شما تمام شده است. می بینید؟ اینک روز شماس است. اکنون زمان شماس است. این را رد نکنید. این کار را نکنید. بهتر است که بیایید. آیا ایمان دارید که من خادم خدا هستم؟ یادتان باشد.

۲۰۷. هرگز مردمی به نازنینی شما مردم بیرمنگام ندیده بودم. شما دوست داشتنی ترین مردمی هستید که در تمام عمرم دیده‌ام، ولی به یک بیداری احتیاج دارید. شما رو به موت هستید. شما درحال ابتلا به نسیان روحانی هستید. این کار را نکنید. آنچه را که یافته‌اید، احیا کنید. قبل از اینکه عیسی بیاید.

۲۰۸. بسیار خوب، مادامی که درحال آمدن هستید... به آمدن ادامه دهید. بگذارید همه ببینند، تا همه را داشته باشیم. خدا درحال فراخوانی به اینجا است. اکنون بیاید.

۲۰۹. از آن نسیان خلاص شوید. اینک بزرگترین پزشک برای شفای شما اینجاست، تا آن را از شما دور کند. او اثبات کرده است که اینجاست. چند نفر این را با دست‌های بلند کرده و گفتن "من واقعاً به این ایمان دارم" تأیید می‌کنند؟ و او گفت: "اگر شما... می‌بینید؟ اکنون او اینجاست. می‌بینید؟ می‌بینید؟ ایمان داشته باشید.

۲۱۰. چند نفر می‌دانند که من حقیقت را می‌گویم و شما درحال مرگ هستید و به یک بیداری احتیاج دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۱۱. شما مردم خوبی هستید. بهتر از این یافت نمی‌شود. هیچ ضربان قلبی بهتر از آنچه که زیر این لباسهای این مردم جنوبی است، یافت نمی‌شود. درست است. قوم حقیقی. ولی جوانان! بهتر است بیدار شوید، خیلی سریع. [برادر برانهام بادست روی منبر می‌گوید] شاید در ساعتی که فکرش را نمی‌کنید اتفاق بیفتد. شاید هم اتفاق نیفتد، نمی‌دانم.

۲۱۲. ولی یادتان باشد، شما درحال دریافت آخرین هشدار خود هستید. تا وقتی زمان دارید سریع حرکت کنید. بیایید. می‌خواهم تا زمانی که آنها می‌آیند، منتظر بمانم.

چون یک جان بیش از هزار دنیا ارزش دارد و زمانی که مردم متقاعد شوند...

۲۱۳. دوست دارم ببینم که این باعث یک بیداری عظیم می‌گردد که همه‌ی کلیساهای اطراف را دربرمی‌گیرد، تا بتوانید تفاوتها و آن خودخواهی‌ها را کنار گذاشته و روح‌القدس را بپذیرید. شما ادعا کرده‌اید که ایمان دارید. شما مدعی ایمان شده‌اید و زمانی که این خود را اثبات و آشکار می‌کند، از یکدیگر جدا شده و متفرق می‌گردید. چرا قلبهایمان را با کلام خدا پیوند نزنیم و حقیقت را نپذیریم؟ نکته اینجاست. شما به مردن و مردن ادامه می‌دهید و مستقیم به سمت لائودیکیه می‌روید. اکنون آن روز است. اکنون زمان پذیرفته شدن است. ببینید که روح‌القدس چه خواهد کرد.

۲۱۴. حال، می‌خواهم خادمینی که اینجا هستند و به این قوم علاقمند هستند نیز بیایند و با من دعا کنند. از این طرف دور بزنید و به میان قوم بیایید. یک خادم یا یک... یک زن که می‌خواهد کنار این زنان بایستد.

اینک با تمام قلبم ایمان دارم که روح‌القدس می‌خواهد اکنون به این مکان بیاید و خود را، در تمام قوم آشکار و اثبات نماید.

۲۱۵. حال، بگذارید ابتدا این افراد را در اینجا راهنمایی کنم. دوستان! برای هرچه که اکنون اینجا هستید، او می‌داند و من می‌توانم این را به شما اثبات کنم. خداوند شما را گرفته، یک به یک به روی این جایگاه می‌آورد و چیزی نخواهد بود که او آشکار نسازد. این از زمانی که من یک پسر بچه بودم، رخ داده است. این عطا تردید ناپذیر است. اما سوال اینجاست، می‌توانید آن را دریافت کنید؟ آیا به آن ایمان دارید؟ اکنون، او اینجاست. خوب، اگر او اینجاست. آن وقت فقط یک چیز هست، او کلام خود را حفظ می‌کند. پس فقط ایمان داشته باشید که آن را دریافت می‌کنید و آن را بپذیرید و

برخاسته بگویید: "خداوند خدا! برای پذیرش آن اینجا هستم." و آنجا بمانید، تا رخ دهد.

۲۱۶. مانند بادی رابینسون<sup>۳۲</sup> که یک‌بار در یک مزرعه‌ی ذرت گفت: "خداوندا! اگر روح‌القدس را به من عطا نکنی، زمانی که بازگردی، فقط یک توده‌ی استخوان را در اینجا خواهی یافت." او بسیار مصمم بود. اگر شما به اندازه‌ی کافی ناامید نشده باشید، نمی‌توانید چیزی را از خدا دریافت کنید.

۲۱۷. حال، آیا به محصول امروز توجه کرده‌اید؟ متوجه شده‌اید که امروز چه می‌کنیم؟ حقیقتاً در زندگی شخصی خودمان آنقدر از خدا داشته‌ایم که اینک به جایگاه بیایم و بگوییم: "بله، شاید بهتر باشد به آن بالا بیایم." این تجربه‌ی همه است. "بله، بهتر است بیایم و آن بالا بایستیم." می‌بینید؟ آها! عجب جایی است برای بودن! هیچ آتشی برپا نیست. هیچ اشتیاقی نیست. بعنوان یک مبشر این مرا می‌گشود، تا قوم خدا را در آن شکل ببینم. ما باید در آتش باشیم.

۲۱۸. اما می‌دانید این چیست؟ دقیقاً همان چیزی است که به شما گفتم. مکاشفه باب ۳ «فاتر هستی» او گفت: "چون فاطر هستی تو را از دهان خود قی می‌کنم." درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] این چیزی است که او گفت. پس اگر او چنین گفت، این درست همان کاری است که او انجام خواهد داد. پس بیایید، ما آن جماعت نباشیم.

۲۱۹. شما اینجا هستید، نیازمند. باید این را بدست بیاوریم و یا بمیریم. درست همینجا. درست است.

۲۲۰. حال، برادر و خواهر عزیزم! اگر می‌توانستم بیایم پایین و به شما کمک کنم، حتماً این کار را می‌کردم. اکنون، با یک عطا می‌توانم به شما بگویم برای چه اینجا هستید. می‌توانم توسط روح القدس، توسط روح خدا به شما بگویم که برای چه اینجا آمده‌اید، چه کاری کرده‌اید، آینده چه خواهد بود، یا چیزی شبیه این. اما در عین حال شما به آن اهمیتی ندهید... شما باید خودتان آن را بپذیرید. باید شما باشید.

۲۲۱. حال حاضر هستید؟ دست خود را بلند کنید و بگویید: "آمین! حاضرم همینجا بمیرم." اکنون، این کار را نکنید، مگر اینکه واقعاً منظورتان همین باشد. "حاضرم همینجا بمیرم، یا آنچه می‌خواهم از خدا دریافت کنم." "آمین! واقعاً حاضرید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۲۲. پس حضار سر پا بایستید. هر جا که هستید. اکنون با هم، با هم متحد شویم و دعا کنیم... شما خادمین! اکنون به سمت این قوم حرکت کنید. همه‌ی شما! بر آنها دست بگذارید. شما نمایانگر دستهای مسیح هستید.

۲۲۳. شما که خواهان روح القدس هستید! شما که خواستار تجربه هستید! نه یک هیجان احساسی، شما روح القدس را می‌خواهید. حیات! همان حیات درونی شما و می‌خواهید از آن نسیان که باعث شده است خودتان را نشناسید، خلاصی یابید. نمی‌دانید که کجا ایستاده‌اید. نمی‌دانید چه هستید. بیایید همین الآن از دست آن خلاص شویم. اکنون برای شما یک توگد تازه اینجا هست. یک توگد ناب و حقیقی.

۲۲۴. اکنون بیایید دستان خود را بر این افراد بگذاریم. اکنون همگی دستان خود را بلند کنیم و به یک دل دعا کنیم.

پدر آسمانی! به نام خداوند عیسی عطا کن خداوندا! تا در نام عیسی مسیح، امشب در این شبه شب، روح القدس نازل شود. باشد تا این افراد در روح القدس تعمید یابند، تا قوّت و آتش خداوند آنها را ترک نکنند. حتی اگر آنها از صبح اینجا بوده‌اند، آنقدر بمانند تا روح القدس بیاید.

همین است. این روح القدس است که می‌آید. [برادر برانهام در حالی که جایگاه را ترک می‌کند با یک نفر صحبت می‌کند: "انجامش دادم. انجامش دادم."] همین است. اکنون ایمان بیاورید. این را بپذیرید. از برکت او پر شوید. [جماعت به دعا و شادمانی ادامه می‌دهند.]